

برای تلقین توحید و تقویة مبادی آن کار و جهاد میکرد، و در هدم و امحای آثار بت پرستی می کوشید:

امادو صدسال بعد، رویة عباسیان و دربار بغداد چنین نبود، و شاهان خراسان همواره اصنام و بت های این سرزمین را بطور تحفه بدربار می فرستادند، مثلاً محمد بن طاهر پوشنگی، پیلان و اصنام و مواد خوشبوی کابل را در سنه ۲۵۱ هـ ۸۶۵ م بدربار مستعین خلیفه عباسی فرستاده بود^۱، و همچنین یعقوب بن لیث صفاری چون کابل را گرفت، بت هاییکه در آن جا بدست آورده بود، در سنه ۲۵۷ هـ ۸۷۰ م بدربار معتمد خلیفه عباسی فرستاد^۲. و باز در سنه ۲۸۳ هـ ۸۹۶ م در هد ایاییکه عمرولیت صفاری بحضور معتمد فرستاده بود بتی بود که در بلاد و جبال هند متصل بست و داور یعنی مرزهای دولت اسلامی آنوقت بدست آورده بودند. این بت رویی، شکل زنی داشت، که دارای چهار دست بود، و کره (دست برنجن) زرین مرصع به جواهر سرخ و سپید داشت، و علاوه برین جمعی از اصنام کوچک دارای دستها و رویهای مرصع به زیورها و جواهر هم ارسال شده بود، که آنرا در قصر خلیفه معتمد گذاشته بودند، و بعد از آن در اداره شرطه (پولیس) جانب شرقی بغداد سه روز بمعرض نمایش عامه نهاده شدند، و مردم آنرا با تعجب و دلچسپی می دیدند^۳.

ازین روایات تاریخی برمی آید، که در عصر عباسیان فرهنگ و فکر عرب آنقدر تغییر یافته بود، که این بتان را با نظر نفرت و تعصب نمی دیدند، و برای تماشا آنرا می گذاشتند و نمی شکستند. و این وضع خلط قوی ثقافی و فکری عرب را با عجم میرساند.

تخلیق و انتقال افکار و آثار فرهنگی

از راه افغانستان

گفتیم که تاینبی دانشمند برتانوی افغانستان را کانون تشعشع افکار و مدنیت ها و فرهنگها خوانده است.

۱- طبری ۷ / ۴۳۴

۲- طبری ۷-۹۸۰

۳- مروج الذهب ۴ / ۱۷۲

فرهنگ اسلامی با وضع ورنگی که در بالا شرح دادیم. از راه افغانستان، بدو طرف شمال و مشرق انتقال میکرد. عساکر فاتح مسلمانان که از راه پارس و عراق بخراسان و سیستان و زابل آمده بودند، شمالاً از راههای مرو و جوزجان و بلخ و تخارستان به ماوراءالنهر گذشتند. و دین و فرهنگ و زبان عرب را با خود بسرزمین وسیع پاردریا (ماوراءالنهر) و بخارا و سغد و حتی کاشغر و چین بردند. و در جبهه جنوب از راههای دره های جبال سپین غرو و گومل و خیبر و بولان از سرزمین سیستان و زابل و کابل گذشته و بحواشی نیم قاره هند و بلاد سند داخل شدند.

این سلسله انتقال از دو قرن اول اسلامی که در اینجا مورد بحث ماست آغاز شده و تا قرن ۴/۵ هجری ادامه داشت، و فرهنگ و صنعت و فکر و عقاید دینی اسلامی و زبان و ادب عربی و دری را به چند صورت ذیل انتقال میداد:

۱ / از راه فتوح جنگی و لشکر کشی هاییکه از طرف عساکر عربی و ملل دیگر مسلمان بعمل آمده و در سرزمین های مفتوحه، حکومت های عربی و یا ملل دیگر اسلامی را بوجود می آوردند.

مثلاً در سنه ۴۴ ۶۶۴هـ م در عصر حضرت معاویه، مهلب بن ابی صفره قوماندان عساکر فاتح اسلامی از راه افغانستان به کنار دریای سند (غالباً به حدود معبر اتک کنونی) گذشته از راه ملتان به بلاد قیقان (کلات بلوچی) گذشت.^۱ و این نخستین حرکتی بود که بنای نشر فرهنگ اسلامی را در خاک هند گذاشت، و بعد از آن این جریان از راه افغانستان دوام داشت، تا که فرهنگ جدید مختلط عربی و سندی در سرزمین سند از راه افغانستان بوجود آمد و حتی را جگان را شترکوت و سولنگی و حکمداران خانواده شلار در تها نه (بمبئی کنونی) در ساختن مساجد با مسلمانان کمک ها نمودند، و مسلمانان با خود، دین و زبان و کلچر جدید را بسرزمین هندارمغان بردند.^۲

۲ / از راه تبلیغات دینی و عقیدوی و تلقینات وجدانی که مخصوصاً بوسیله علمای

۱- فتوح ۵۳۱ تاریخ سیستان ۸۹

۳- تمدن هند در قرون وسطی ۴۶ از شکر هیرا چند طبع حیدرآباد دکن ۱۹۳۱ م

اسلامی که حامل قرآن و احادیث نبوی و روایات اسلاف اسلامی بودند بعمل می‌آمد، و مادر فصول گذشته کتاب بسا از امثله این مطلب را نوشته‌ایم، و چنین بنظر می‌آید، که در اوایل دوره اسلامی افغانستان جنوبی، محل سیر و انتقال فرهنگ اسلامی بجنوب هند بود، چنانچه بزرگت بن شهریار ناخدای این عصر (در حدود ۳۰۰ ۹۱۲ هـ م) می‌نویسد: چون مردم سرندیپ و جزایر جنوبی هند از بعثت پیغمبر اسلام (صلعم) اطلاع یافتند، مردی دانشمند را به عربستان فرستادند، چون این مرد بسرزمین عرب رسید، حضرت پیامبر وفات یافته و خلافت به حضرت عمر (رض) رسیده بود، وی بعد از مطالعه اوضاع مسلمانان (از راه پارس) به مکران (جنوب افغانستان) رسید و از جهان رفت، ولی یک نفر خدمتگار هندوی وی بسلامت به جزیره لنکار رسید، و احوال خلفای اسلامی و طرز زندگی و درویشی و تواضع و اخلاق ایشان را باز گفت، که جامه‌های پینه شده را می‌پوشند، و در جوار مساجد می‌خسپند. چون مردم ازین وضع رجال اسلامی آگاهی یافتند، با مسلمانان میل دل و محبت تامی رامی‌پروردند.^۱

۳ / در انتقال افکار و تشکیل ثقافت جدید اسلامی، ادب و ادباء و شعرای عرب و ملل مفتوحه نیز سهمی بارز داشتند، که مادر آینه این موضوع را شرح خواهیم داد.
 ۴ / انتقال افکار و کلتور و مصنوعات از راه تجارت هم جریان داشته، که مادر باره روابط تجار تی و صنعتی قبلاً^۲ به تفصیل صحبت کرده‌ایم.

۵ / سهم موالی خراسانی در انتقال فرهنگی خراسان بعرب نهایت فراوان بود، زیرا اعراب فاتح در خراسان بسا رجال و اطفال و زنان را در جنگها اسیر گرفته و ایشان را بطور «ولاء» در دربار و خانهای بزرگان و رجال مقتدر ملکی و لشکری راه دادند، و این موالی بعد از آن در دربار و اداره و فرهنگ و ادب اسلامی مواقع برجسته و مهمی را بدست آوردند، و در هر رشته مردان سرشناس و فهمیده و دارای نفوذ کلام و نیروی بازو برآمدند، و چنانچه در فصل اول و دوم کتاب بارها گفتیم، فرهنگ و آداب

۱- عجایب الهند ۱۵۵ ببعد

ورسوم و طرز زندگی خراسانی را بر مجموعه فرهنگی اسلامی که در بغداد تشکیل یافته بود افزودند، و از آن معجون مرکب دلکش ساختند و قیافت آن را به زیورهای عجمی زیبایی بخشیدند.

نمود فرهنگ خراسانی و عجمی در دربار عباسیان بغداد بدرجه بی بود، که برخی از خلفاء با زنان عجمی ازدواج کردند و مادران چندین تن از خلفای مقتدر بغداد از ملل عجمی بودند، و از اخلاف همین موالی عجمی اشخاص بسیار معروف در ساحت دین و سیاست و فکر و ادب و لشکر کشی برآمدند، که حتماً فرهنگ اسلامی را از آن قیافت خالص عربی در باراموی دمشق، رنگ نو در بار بغداد بخشیدند.

آغاز انتقال فکری:

افغانستان دوره اسلامی محل انتقال افکار هندی بدنیای عرب و از عرب به هند و چین بود، بقول بیرونی در ۱۵۴هـ ولی بقول قفطی در سنه ۱۵۶هـ ۷۷۳م اولین بار حرکت انتقال فکری و علمی از هند به عرب از این راه صورت گرفت، بدین معنی که در همین سال یک وفد مردم سند با یک نفر عالم ریاضی سنسکریت دان کتابی را در ریاضی و ستاره شناسی که سدها نته 'SIDHA'NTA نام داشت (تألیف برهم گپت در سنه ۵۷هـ) به بغداد برد، و با مرخلیفه منصور عباسی بتا زی ترجمه شد، و همو امر داد که ریاضی دان در بارش محمد بن ابراهیم الفزاری (متوفی ۱۶۱هـ ۷۷۷م) از روی آن کتابی را در حرکات کواکب عربی تألیف کرد، که منجمان اسلامی آنرا سندهند کبیر نامیدند، و باز ابو جعفر محمد بن موسی خوارزمی آنرا بنام مامون اختصار کرد.^۲

۱- سدها نته در لغت بمعنی نتیجه و صداقت مثبت است که در اصطلاح بریک قسم علم مخصوصاً در هندسه و هیئت اطلاق می شود، و در سنسکریت شعب زیاد دارد، که از انجمله سوریه سدها نته و برهمه سدها نته باشد (قاموس هندی دکن فوربس ۴۶۲) بقول البیرونی سدها نده بمعنی سدها نته است که کجی و تغییر را نپذیرد و این علم پنج شعبه داشت (کتاب الهند ۱۱۸)

۲- اخبار العلماء باخبار الحکماء از قاضی یوسف قفطی ۱۷۷ طبع قاهره ۱۳۲۶ بحواله زیج نظام العتبه حسین بن محمد معروف به ابن الادمی، وضحی الاسلام ۲۴۲/۱ به- حواله تاریخ علم الفلک استاد نللینو ۱۴۹ ببعد.

ابن ندیم در باره احوال سمنیه (بودائیان) و پیشوای ایشان بوذاسف از کتابی نقل می نماید، که آنرا یکنفر خراسانی نوشته بود.^۱ و ازین هم برمی آید، که خراسانیان وسیله انتقال افکار هندی بعرب بوده اند.^۲

هکذا انتقال دین بودایی از هندوستان به ختن و چین غربی و ماوراءالنهر از راه معابد بامیان و نوبهار بلخ صورت گرفته، چنانچه سلیمان تاجر در سنه ۲۳۷هـ/۸۳۷م می نویسد: «اصل دیانت چینی از هند وستانست، و بتهای بدهرام مردم گندهارا برای چینیان می ساختند، و مردم هر دو کشور به تناسخ عقیده داشتند، ولی در جزویات مختلف اند.»^۳

در تفسیر این قول سلیمان، خود چینیان راه این انتقال فرهنگی هند و چین را چنین معین کرده اند، و یکنفر مولف چینی پانی یو ننگ PONYONG در حدود ۱۲۵ م گوید که راه رفت و آمد چینیان بهند، صرف کابل KAO.FON بود، که بطرف جنوب مشرق آن راهی به کشور CHAU-YOU یعنی هند میرسید، و در آن وقت کابل در تحت اقتدار یو چی YUE-TCHE بود.^۴ و عین همین مطلب را در فصل اول و صفحه ۱۹ زیر عنوان زایران چینی نوشته ایم، که هر یکی از زایران و سفرای چین از راه افغانستان بهند رفته و از آنجا کتب بودایی و دیگر مقدسات دینی را هم ازین راه بکشور وسیع چین برده اند. و این وضع تا عصر هیزن تسنگ و قرن اول و دوم اسلامی دوام داشت.

از نظایر دیگر جریان فرهنگی و فکری درین عصر اینست، که عقاید اسلامی ازین راه به ممالک شرقی نشر و انتقال می یافت، و این حرکت بعد از عصر امویان و فتوح محمد بن قاسم در سند قوی تر شد، چنانچه در سنه ۲۷۰هـ/۸۸۳ م راجه مهر و گک پادشاه کشمیر و پنجاب به حاکم منصوره امیر عبدالله بن عمر نوشت که شخصی را بحضورم فرست، که بزبان هندی احکام اسلامی را بما آموخته بتواند. وی یک مرد هوشیار و شاعر مسلمان غرب خراسان را که چندین زبان هندوستان می دانست بدربار راجه

۱- الفهرست ۴۸۴

۲- تملقات هند و عرب ۲۲۸

۳- سفرنامه سلیمان تاجر ۵۷ طبع پاریس ۱۸۱۱ م

۴- یادداشت های مردم خارجی راجع به هند جنوبی از نیل کنتها شاستری ۱۰ و ۱۱ (انگلیسی)

فرستاد، و اوقصیده بی را بزبان راجه تقدیم داشت که خیلی پسند افتاد، و بعد ازین سه سال در انجا ماند و به خواهش راجه قرآن عظیم را بزبان هندی ترجمه کرد، و راجه آنرا روزانه می شنید.^۱

دیگر از مظاهر جریان فرهنگی و فکری درین عصر اینست که زبان عربی و دری از راه خراسان و کابل و زابل، بسر زمین هند رسید، و علمای مشهوری در علوم اسلامی و ادب عربی درین سرزمین نشو و نما کردند، و بارجال آن در مجامع عربی و در بارهای امرای عرب محشور و مشهور گشتند، که در اختلاط فرهنگی این عصر دستی داشته اند. مثلاً ابوعطاء افلیح بن یسار سندهی (شاعر عربی و مداح امویان و عباسیان متوفی بعد از ۱۸۰ هـ)^۲ و ابومعشر نجیح بن عبدالرحمن سندهی (فقیه و محدث و صاحب مغازی متوفی ۱۷۰ هـ)^۳ و ابوعلی سندهی (صوفی صاحب حقایق و مواجید و استاد بایزید بسطامی در حدود ۲۰۰ هـ)^۴ و ابن دهن هندی (طیب بیمارستان برامکه در بغداد و مترجم چندین کتاب طبی هند بزبان عربی)^۵ و صالح بن بهله هندی (طیب ایام هارون الرشید در بغداد)^۶ و منکه طیب معروف هندی در عصر هارون و مترجم بسا کتب طبی هند در عربی،^۷ و ابو عبدالله محمد بن زیاد (۲۳۱/۱۵۰ هـ) مشهور به ابن الاعرابی سندی که پدرش بغلامی از سند آورده شد، ولی فرزندش یکی از اعلام لغت و ادب و شعر عربی و استاد دانشمندان این علم گردید، که تألیفات زیادی دارد، و از ان جمله ده کتاب او موجود و یا شناخته شده است.^۸ و هر یکی ازین رجال هندی در علم و ادب دوره اول عباسی کارنامه های درخشانی دارند.

۱- عجایب الهند ۳ طبع لیدن

۲- فوات الوفیات ۱/ ۷۳ از ابن شاکر طبع قاهره ۱۲۸۲ ق

۳- نزهة الخواطر ۱/ ۱۴۵ از سید عبدالحمی هندی طبع حیدرآباد دکن ۱۹۴۷ م بحواله سمعی و ذهبی.

۴- کتاب اللغ ۴۰۱ از ابونصر سراج طوسی طبع قاهره ۱۹۶۰ م

۵- نزهة ۱/ ۵۱

۶- نزهة ۱/ ۵۳

۷- الفهرست ۳۴۳

۸- بروکلان در تاریخ ادب عرب ۲/ ۲۰۳ و احمد امین در ضحی الاسلام ۱/ ۲۳۲

بالعکس علماء ودانشمندان عرب از همین راه خراسان بسرزمین هند فرهنگ اسلامی را بردند ، که از انجمله بودند: اسرائیل بن موسی بصری یکی از اتباع تابعین و راوی از حسن بصری به هند آمد، و بسار جال معروف از وحیث شنیدند، و شیخ محدث ربیع بن صبیح سعدی یکی از محدثین و مصنفین نخستین اسلامی که در سنه ۱۶۰ تا ۷۷۶ م در سند مرد، آو عبدالله اشتر بن محمد نفس ز کیه علوی که در عصر منصور به سند آمد و از اهل بیت نبوی و فقهاء امت بود در حدود ۱۵۱ هـ تا ۷۶۸ م^۲ و هر یکی از این رجال در نشر مبادی فرهنگی اسلامی در سند سعیها و جهدها کرده اند . چنانچه در مدت کم دین و فرهنگ و زبان عربی در سند نضج گرفت و علاوه بر زبان عربی زبان دری هم در حواشی سند رواج یافت ، و هنگامیکه بشاری مقدسی در قرن چهارم به سند رسید ، او در منصوره پایتخت آن قاضی ابو محمد منصوری عالم صاحب تصانیف و امام مذهب داود ظاهری را بابسی از فقهای حنفی یافت .^۴ و در همین اوقات در ملتان زبانهای فارسی و سندی هر دو گفته می شد.^۵ و بقول ابن حوقل نیز مردم آنجا به عربی و سندی هر دو حرف میزدند،^۶ و باشندگان آن اکثر عرب بودند که زبان دری را هم میدانستند .^۷ و بگفته مسعودی زبان مردم دیبل (نزدیک کراچی) نیز عربی و سندی بود ،^۸ و حتی این سلطه دینی و فرهنگی اسلامی و خراسانی درین عصر تا قنوج شهر مشهور هندی هم رسیده بود ، و چون در سنه ۳۰۳ هـ تا ۹۱۵ م مسعودی آنجا را دید ، با حکومت اسلامی ملتان ملحق بود ،^۹

۱- الانساب سمانی ماده هندی

۲- نزهة ۳۲/۱ بحواله تہذیب التہذیب و طبری

۳- نزهة ۳۳/۱ بحواله الکامل ابن اثیر

۴- احسن التقاسیم ۴۸۱

۵- اصطخری ۱۷۷

۶- صوره الارض ۲۳۲

۷- احسن التقاسیم ۴۸۰

۸- مروج ۲۸۱ / ۱

۹- مروج ۲۷۲ / ۱

و مسلمانان و علمای اسلامی بامسجد جامع در دیبل موجود بودند.^۱

هندیان در حساب و نجوم و اسرار و طب و خراطی و نجاری و تصویر و دیگر صنعت‌ها و دوا سازی و شمشیر سازی و شطرنج و سحر و رقص و حکمت ریاضیات و فلسفه مشهور بودند^۲ چون مملکت فسیح هند در پهلوی شرقی افغانستان افتاده و خراسانیان را با هند روابط تجارتنی و رفت و آمد و پیوستگی فرهنگی موجود بود، بنابراین برخی از علوم و مواد فرهنگی هند بحکم همسایگی و روابط اجتماعی در جزای ثقافت افغانستان خلط و مزج داشت، و چون اعراب ثقافت خراسانی را گرفتند، طبعاً همان عناصر هندی نیز بوسیله ثقافت خراسانی جز و فرهنگ عربی گردید، و ما نظایر صریح این مطلب را در سطور آینده جایبکه از کارنامه‌های فرهنگی بر میان بحث میرانیم خواهیم نگاشت.

در چنین احوالیکه افکار و انتقال مواد کلتوری از شرق بغرب آسیا و بالعکس جریان داشت، و علماء و ثعراء و دانشمندان و بازرگانان و فاتحان رفت و آمد میکردند، زبانها و آداب یکدیگر نیز باهم موثر می افتاد. مثلاً اثرهای زبان عربی و دری و پښتو با فاتحان و افراد و علماء و تجار از راه خراسان بهند آمد، و بالعکس اثر زبانهای هند و کلمات سنسکریت و سندی بر السنه پښتو و دری و عربی افتاد، و مابطور نمونه چند مثالی رامی آوریم، و از ان ثابت می آید، که محل جریان این انتقال فرهنگی هم افغانستان بود:

در اوایل دوره اسلامی رفت و آمد اقوام جت از وادی سند به ممالک غرب آسیا جاری بود، که از خراسان و اراضی جنوب افغانستان، قافله‌های بزرگ آنها گذشته و بغرب حرکت میکردند، و تا عربستان میرسیدند، این اقوام تا کنون هم در افغانستان بنام جت در حالت خانه بدوشی موجودند. اعراب این نام را بضم اول معرب

۱-۱- احسن / ۱ / ۴۸۰ بیعد .

۲- ضحی الاسلام / ۱ / ۲۳۳ بحواله رسائل جاحظ ۷۳ و مروج / ۱ / ۳۵ و اخبار الحکماء ۲۷ و غیره

ساختند،^۱ و در عصر نبوی در خود مدینه طیب ز طرادرد و دمان حضرت پیا مبر در علاج حضرت عایشه می یابیم^۲ و مورخ مسعودی و دیگران ازین مردم ذکرها دارند.^۳ بزرگ بن شهریار که در حدود (۹۱۲ هـ ۳۰۰ م) بین سواحل خلیج پارس و هند ناخدایی میکرد، همواره برای سوداگران کلمه بنیانه را می آرد،^۴ که اصلاً عربی نیست و از بنیا گرفته شده که هندی و کلمه سنسکریت است.^۵ و چون در پښتو و دری افغانستان تا کنون هم مروج است، باید گفت که ازین راه بعربی رفته است.

در اصطلاحات علمی فلکی کلمه اوج نقطه نهایی بلندی CLIMAX را گویند که در فارسی اوگ است.^۶ این کلمه از اوج سنسکریت آمده،^۷ و در ادب دری هم «اوج کمال» مروجست، ولی رابطه انتقال آن در پښتو نیز بنظر می آید، زیرا درین زبان (اوجت) تا کنون بمعنی بلند است.

در زبان پښتو و دری افغانستان بته یا بته برنج نرم پخته ایست، که عموماً مردم می پزند، این کلمه در سنسکریت بهات BHAT بمعنی برنج جو شیده خوردنیست^۸ که در افغانستان آنرا بته گویند، و چون به عربی رفت بهطه گردید.^۹ که عین شکل خراسانی آنرا معرب ساخته اند، و باید گفت که ازین راه به ممالک غربی رفته است.

در صنعت گندها را - چنانچه گذشت - برای بودا (بده) موعسس این کیش مجسمه های زیبایی را از زمان قبل الاسلام می ساختند. چون اعراب باین سرزمین پا گذاشتند اینچنین مجسمه ها را ابتعداد بسیار دیدند، که آنرا در زبانهای محلی افغانستان

۱- مفاتیح العلوم خوارزمی ۷۴

۲- الادب المفرد امام بخاری ۳۰

۳- رروح شود به مروج الذهب و فتوح البلدان و الاغانی ۷۹/۹ و طبری و غیره

۴- عجایب الهند ۱۱۸

۵- قاموس هندوستانی ازد نکن فوربس ۱۲۹

۶- مفاتیح العلوم ۲۲۱

۷- تملقات هند و عرب از سید سلیمان ندوی ۱۴۲

۸- قاموس هند وستانی ۱۳۳

۹- مفاتیح ۲۲۱

به تحریف از بده (بود - یابت) می‌گفتند. اعراب این کلمه را (بد) و جمع آن را بده گفتند،^۱ که در کتاب شاپورگان مانی، در پهلوی خراسانی نیز بد بود^۲. و در اشعار ابوالعلاء معری در عربی هم آمده است.^۳ این کلمه در ادب قدیم پښتو در حدود ۱۲۰۳۵۶۰۰م در کلمه بود تون بمعنی بتخانه موجود است.^۴ و در ادب دری هم بت قندهار منسوب به گندهار استعمال بود، که بمناسبت زیبایی آن، شکل ادبی را رابخو د گرفته است، سنایی غزنوی راست:

صانعی باید حکیم وقادرو قایم بذات تا پدید آید ز صنع وی بتان قندهار

(دیوان سنایی ۱۴۱)

تلخ گردد عیش شیرین بر بتان قندهار چون بگاه بذله زان لب لطف باری ای پسر!

(دیوان سنایی ۴۴۳)

اکنون که سیر و انتقال کلمات هندی را از راه خراسان به عربی نشان دادیم، برای نمونه عکس این مسئله را که کلمات دری و پښتو از خراسان به هند رفته، در چند کلمه توضیح می‌دهیم:

در اوایل قرن سوم هجری هنگامیکه بزرگ بن شهریار ناخدای پارسی از هند دیدن میکرد، در شهر چیمور (صیمور معرب) کرانه بحیره عرب که در انجاسا مسلمانان با مسجد جامع ایشان موجود بودند^۵، راجه این سرزمین برای اداره مسلمانان عباس بن ماهان را بحیث «هنر من» مقرر کرد^۶. و این نام با پښتوی کنونی مطابقت دارد، که «من» در آخر کلمات ازادات تصاحب و فاعلیت است و اعراب آنرا بزبان خود برده

۱- الفهرست ۳۴۷ و کتاب البدء والتاریخ ۱۹ و ملل و نحل شهرستانی ۲۴۰

۲- آثار الباقیه ۲۲۹

۳- برخی اصل کلمه بت را بویتی اوستایی دانسته اند، که نام دیویست که مردم را به بت پرستی وادارد (حواشی یشتها ۲۱- ص ۴۰)

۴- پته خزانه ۲۲۴

۵- حدود العالم ۴۶

۶- عجایب الهند ۱۴۴ و مروج الذهب ۷۵/۲

ازان مصدری را بشکل «هرمنه» ساخته اند،^۱ ولی در قرون اولیه اسلامی همین لقب و صفت در هند جنوبی موجود بود، و شکل دری آن هنر مند هم رواج داشت. کلمه دیگری که همدرین شهر مروج بود، و مسعودی مورخ جهانگرد عرب آنرا در سنه ۹۱۶۵۳۰۴ م در صیمور شنید «بیاسره» است وی گوید: درین شهر ده هزار عرب ساکن اند. چون در هندوستان تولد یافته اند، ایشان را بیاسره گویند^۲، یعنی مسلمانانی که در هند بدنیآ مده اند.

پژوهندگان نتوانسته اند، که ریشه اصلی این کلمه را پیدا کنند، ولی در پستو کلمه بی بشکل «بی اسره» موجود است، که معنی آن غریب و بیچاره باشد، و شاید اعراب آنرا معرب کرده و بیاسره نوشته باشند.

بقول بشاری مقدسی که در (۵۳۷۵ ۹۸۵ م) از راه بست به سند رفت در ملتان مسکو کاتبی را بشکل و طور مسکو کات فاطمیون مصر هم دید، ولی در انجامزاده تر «قنهری» رواج داشت، که به «قنهریات غزنه» مشابه بود، و در اهم سند راهم «قنهریات» میگفتند.^۳

ایلیوت در تاریخ هند این کلمه را «قندهاریات» خوانده، و چنانچه مادر مبحث مسکو کات این کتاب روشن ساخته ایم، اصلاً این مسکوک منسوب بود به گند هارای قدیم افغانستان. زیرا عین این قندهاری در غزنه هم رواج داشت، و ما در مسکو کات افغانستان تا چهل سال قبل، مسکوک نقره بنام «کند هاری» داشتیم، بلکه مردم روستاهای اطراف قندهار تا کنون هم واحد پولی خود را همان کند هاری حساب کنند، آشکار است که این از گندهاری شرقی افغانستان به سند رفته بود.

تجارت:

دیگر از وسایل بسیار مهم انتقال و ارتباط فرهنگی تجارتست، که افغانستان بسبب راه معروف ابریشم (که رنه گروسه فرانسوی آنرا راه زیارت هم گفته) گذرگاه قوافل

۱- تعلقات هند و عرب ۲۷۸

۲- مروج الذهب ۲-۸۵

۳- احسن التقاسیم ۴۸۲

بازرگانان؛ اموال التجاره هند و چین به عراق و ممالک عربی و مصر و روم بوده،
و محل التقای فرهنگها بود، و مادرین فصل در مبحث تجارت این اوضاع را به استیفاء
نوشتیم، به آن رجوع فرمایید.

سهم بر مکیان بلخی در نشر و انتقال فرهنگ :

در فصول گذشته کارنامه های سیاسی و اداری بر مکیان بلخی را به تفصیل نوشتیم،
که ایشان از خاندانهای بسیار قدیم و مثقف متولیان نوبهار بلخ بودند، که در اوایل طالع
اسلام غالباً دین بودایی داشتند.
خاندان بر مکیان افغانستان در انتقال آثار علمی و فرهنگی هند از راه افغانستان
بدنیای عرب، مساعی بزرگی بخرج دادند، زیرا معبدنوبهار بلخ یعنی مقر این دو دمان
مرجع تمام مردم بودایی هند و افغانستان و چین بود، و حتی قزوینی گوید: که راجگان
هند و خاقان چین هم بزیارت آن می آمدند، و بادای عبادت و سجده در آن می پرداختند.^۱
در چنین حال بر مکیان بلخی با فرهنگ و آداب و علوم هندی و چینی و بودایی آشنایی
تمام داشته، و حتی بقول ابن فقیه و یاقوت: بر مک موسس این خاندان سالهادر کشمیر بسر
برده بود.^۲ بنابراین افراد این خاندان، بعد از قبول اسلام، نیز با تکشاف علوم و فرهنگ و انتقال
علوم هندی همت گماشتند، و طبیبان و عالمان هندی را به دارالترجمه و شفاخانهای بغداد
خو استند، و برای تحقیق مذاهب و ادویة هندی و فو د علمی را به آنجا فرستادند.^۳ چنانچه
ابن ندیم در سال ۳۷۷-۹۸۷ هـ درین باره چنین تصریح کرده است: که در دوره حکومت
عباسی توجه فراوانی که بامروز هند شده، نتیجه مساعی یحیی بن خالد برمکی و دودمان
بر مکیانست، که دانشمندان طب و حکیمان هندی را به بغداد خواسته بودند، و همین یحیی
مردی را به ندفرستاد، تا عقاقر هندی را بیاورد، و در تحقیق ادیان هندی کتابی بنویسد.^۴

۱- آثار البلاد ۲۲۱

۲- کتاب البلدان ابن فقیه ۳۲۴ و معجم البلدان کله نوبهار

۳- تعلقات هند و عرب ۱۱۹

۴- الفهرست ۴۱۴

این کتاب که با مربرمکیان برادیان هندی نوشته بودند، از بین رفته، ولی ابن ندیم از يك نسخه آن که روز جمعه ۲۷ محرم سنه ۲۴۹ هـ ۸۶۳ م نوشته شده بود، مطالب مهمی را راجع به برخی از بتکده‌های هندو بامیان و دوت بزرگ آن خنگ بت و سرخ بت و دیگر عقاید و فرق مذهبی هندو بود او غیره نقل مینماید،^۱ که نمونه بسیار خوب انتقال فرهنگ و افکار هندا؛ راه افغانستان بدنیای عرب شمرده می شود، و مادر حد و سنه ۲۵۰ هـ ۸۶۴ م می بینیم، که این شناسایی فرهنگی بدرجه بی رسیده بود، که جاحظ نویسنده دانشمند و معروف عرب (متوفی ۲۵۵ هـ) نیز با هند و رابط فرهنگی و فکری داشت^۲، و کتابی را در برتری سیاهان بر سپیدان در شرح مزایای علمی و ادبی و قیافت و کلتور مردم هند نوشت.^۳ وی از علماء و اطباء معروف هند که یحیی بن خالد برمکی از هند خواسته بود، مانند منکه و بازیکر و قنبر قل و سندی باد نام می برد^۴، و همین منکه بود که در دربار بغداد بعلاج شهزادگان می پرداخت و خلیفه او را ساخت نواخته و در دارالترجمه خویش به ترجمه آثار سنسکریت گماشت، و فرزند بهله که صالح نامدا داشت، نیز از اطبای نامور بغداد گردید.^۵ و بقول ابن ندیم، ابن دهن طبیب هندی در بیمارستان برمکیان سر طبیب بوده و بترجمه کتب هندی بعربی گماشته شده بود.^۶

در نتیجه مساعی برمکیان بلخی، که بجلب علمای هند پرداختند، دانشمندان عرب در ریاضی، ارقام هندسی را از هندیان آموختند^۷، و همچنین کتب زیاد سنسکریت در طب و ریاضی و عقاقیر با مر یحیی بن خالد برمکی در بیمارستان برامکه از طرف اطباء و دانشمندان هندی بعربی شد^۸، و حتی همان عالم هند که السند هند را برده بود،

۱- الفهرست ۴۸۸

۲- ابن خلیکان در شرح حال عمرو بن بحر جاحظ

۳- فخرالسودان علی ابیضان از جاحظ ۸۱ طبع قاهره ۱۳۲۴ ق

۴- الیابان والتبیین ۷۸/۱

۵- تاریخ الاطباء ابن ابی اصیبه ۳۳/۲

۶- الفهرست ۳۴۲ و تاریخ یعقوبی ۱۰۵/۱

۷- اخوان الصفا فصل بدایة الحروف و کتاب الهند ۹۳ و انسا یکلوپیدی بر تانوی ۱۹/۸۶۷

۸- الفهرست ۴۸۴

دوشاگر دبرنگ را تریه کرد، که یکی ابراهیم فزاری و دیگری یعقوب بن طارقی باشد،
 و این هر دو در تعمیم ریاضی و تفسیر سد هانته و فلک شناسی خدمات شایانی نموده‌اند.^۱
 دیگر از آثار هندی که در انتقال افکار هند به خراسان و ممالک عربی موثر افتاد،
 کتاب معروف کلیله و دمنه است، که بنام اصلی آن پنجه تتره PANCHA-TANTRA
 در پنج باب در خزینه ملوک هند موجود بود، و در عصر انوشروان خسرو بن قباد ساسانی،
 طیب د نای مروزی که برزویه نام داشت، آنرا از هند بایران برد و به پهلوی ترجمه
 کرد، و ابراب و حکایاتی را از منابع دیگر هندی بران افزود، و بزرگ مهر بختکان
 حکیم و مشاور دربار یک باب بنام برزویه به آن ضم کرد، و تا عصر مامون خلیفه عباسی
 در خزینه شاهان بود، و همین نسخه پهلوی بو سیله روزبه عبدالله بن مقفع (مقتول
 ۱۴۵ هـ ۷۶۲ م) عبری در آمد^۲، و بعد از آن ابان بن عبد الحمید لاحقی (متوفی در حدود
 ۲۰۰ هـ ۸۱۵ م) که از شعرای دربار برامکه و هارون بود، این کتاب را بزبان عربی منظوم
 داشت، و نیز سهل بن هارون که از شعوبیان دربار برمکیان بود (متوفی ۲۱۵ هـ ۸۳۰ م)
 این کتاب را بنام «ثعلو و عفراء و نمرو ثعلب» عبری نظم کرد، و از حضر یحیی بن خالد
 برمکی هزار دینار جایزه یافت،^۳ تا که در عصر سامانیان رودکی شاعر معروف دری،
 بامر امیر نصر بن احمد و تشویق بلعمی وزیر در حدود ۳۲۰ هـ ۹۳۳ م آنرا به زبان
 دری منظوم کرد^۴، و بعد از آن در ملل شرقی و غربی ترجمه‌های آن به‌السنة متعدد
 تألیف و نشر یافت.

از داستان کتاب کلیله و دمنه بخوبی ثابت می‌آید، که مترجم نخستین پهلوی آن
 هم مروزی و خراسانی بود، و بعد از آن هم بامر برمکیان خراسانی آنرا در عربی ترجمه
 و نظم کردند، و این کتاب نمونه بسیار بارز و مهم اقتباس و انتقال فکری بین هند

۱- علم الفلک ۱۶۵ بحوال کتاب الهند و تعلقات هند و عرب ۲۲۸

۲- طبع دی ساسی در پاریس ۱۸۱۶ م و طبع بولاق قاهره ۱۲۹۷ ق و طبع های دیگر

۳- بروکلن در تاریخ ادب عرب ۳/۳ و ۱۰۵ و سبک شناسی بهار ۲۵۱/۲

۴- احوال و آثار رودکی ۲/ ۱۰۹۶ ببعد

وخراسان وپارس و عرب بود .

دربار برمکیان در عصر عباسی پرورشگاه آداب و افکار عجمی و اختلاط آن باثقافت عرب بود، و برخی از رجال این دربار هم در عجمیت خود متعصب و بمفاخر عجمی سخت نازان بودند، و چنانچه گفتیم یکی از این شعوبیان مشهور سهل بن هارون رئیس دارالحکمه هارون بود، که در سنه ۲۱۵ هـ ۸۳۰ م از جهان رفت. او در زبان عربی کتب زیاد را بر مسایل عجمی نوشت که از آن جمله کتاب وامق و عذراء و تدبیر ملک و سیاست بود، و ابان بن عبد الحمید سابق الذکر هم به تشویق برمکیان علاوه بر ظلم کليلة و دمنه، کتاب مزدك و کتاب سندباد و کتاب بلوهر و بوداسف و سیرت اردشیر و سیرت انوشیروان را هم نوشت. ^۱ که تمام این آثار، افکار عجمی را بدنیای عرب انتقال میداد، و در همه آن دست و تشویق برمکیان خراسانی دخیل بود .

زبانهای داخلی و ادبیات آن

مادر فصل اول این کتاب آنجاییکه از زبانهای عصر مقارن حلول اسلام باختصار بحث می‌راندیم (ص ۶) گفتیم: که دوزبان داخلی پنتو- دری درین سرزمین گفته می‌شده، و ضمناً در شرق لهجه‌یی از سنسکریت، و در غرب و شمال زبان پهلوی نیز در بین برخی از جوامع زردشتیان موجود بود.

زبان دیگریکه بافتوح اسلامی در قرن اول هجری بافغانستان آمد عربی بود، که ما در مباحث آینده از آثار مردم خراسان درین زبان به تفصیل صحبت خواهیم راند، و درینجا از وضع ادبی دوزبان داخلی کشور سخن می‌رانیم.

تا این اواخر عقیده شایع این بود: که پس از حمله عرب، زبان پهلوی تغییراتی پیدا کرد، و بتدریج بزبان فارسی کنونی منقلب شد.^۱ اما درین نزدیکی ها عقیده دیگر ظهور کرد که زبان دری در ادوا رپیش از اسلام نیز- در عرض پهلوی- وجود داشته است.^۲ و بنا برین ادوارد براون مستشرق انگلیسی پهلوی را زبان فارسی میانه، و فارسی دوره اسلامی را فارسی جدید نامیده است.^۳

این نظر جدید علمی که زبان دری افغانستان از زبان پهلوی نژایده است، اکنون یک سند قوی و واضحی را پیدا کرده، که آن عبارت از کشف سنگ نبشته در تخارستانی در سرخ کوتل بغلان است، که مادر آغاز فصل اول از آن صحبت کرده ایم.

۱- اقبال در تاریخ ادبی مجله دانشکده ۱/۱۰۷ و دکتور شفق در تاریخ ادبیات ۳۳ و تقی زاده

در مجله یادگار ۹/۶

۲- دکتور معین در مقدمه بر همان قاطع ۱/۲۷

۳- تاریخ ادبی پارس ۱/۱۵

اکنون که سنگ نبشته مکشوفه بغلان را بزبان دری تخاری و رسم الخط یونانی می بینیم اعتراف میکنیم، که زبان دری کنونی از پهلوی منشعب نشده، بلکه در مدت یک هزار و هشتصد سال تا دوهزار سال پیش ازین در تخارستان تاریخی زبان تکلم و تحریر و ادب و دربار بوده، که اینک ۲۵ سطر نوشته آنرا در حدود ۱۶۰ لفظ بهمان شکل قدیم و عناصر کهن تاریخی در دست داریم، و بنا بران کشف این سنگ نبشته گران بها - تحولی را در عالم زبان شناسی و تاریخ ادبیات افغانستان بوجود می آورد، و عقاید کهنه را متزلزل میگرداند.

از جمله دلایلی که برای وجود زبان دری در ادوار قبل الاسلامی اقامه میکردند، این بود که آثار منثور و منظوم زبان دری بعد از تحریر مقدمه منثور شاهنامه ابومنصوری (۹۵۷ هـ ۳۴۶ م) بدست آمده، و تمام این آثار بزبان فصیح و استوار و پخته دریست، که باید قرنها قبل از اسلام پرورش دیده، تا با این درجه فصاحت و منانت ادبی رسیده باشد. ددیگر اینکه از دوره اوایل اسلام، برخی عبارات و منقولات در کتب عربی^۱ نقل شده که به دری فصیح اند. و باز در اوقاتی که در خراسان و سیستان بگفتن شعر دری آغاز کردند، این اشعار نیز بزبان پرورده و استواری اند که باید قبلاً قرنها تربیت دیده و باین مرتبه پختگی رسیده باشد. ۲

باستناد سنگ نبشته بغلان باید گفت: که ما در زبان دری بشکلی که درین نوشته ثبت شده در حدود قرن اول و دوم میلادی یعنی تقریباً دوهزار سال قبل وجود داشت، و این زبان از آن سیمای قدیم اوایل عهد مسیحی، در مدت پنج و شش قرن، بقیافت زبان دری قرون نخستین اسلامی درآمد، که نمونه کهن تر نثر آن در مقدمه شاهنامه ابومنصوری (۳۴۶ هـ) موجود باشد.

۱- مثلاً در کتاب الحاحین والاصداد جاحظ (۱۶۰ و ۲۵۵) و در عیون الاخبار ابن قتیبه و تاریخ

طبری و مالک و مالک از خرداژ به وغیره

۲- برای تفصیل به مقدمه برهان قاطع از دکتر معین رجوع شود.

چون ما از زبان پښتونیز نمونه‌هایی مربوط بقرون نخستین اسلامی در دست داریم، باید به همین اساسیکه برای تحول زبان دری قبول کردیم، زبان پښتو را هم قرن‌ها قبل از ورود اسلام موجود بدانیم، که در اوایل عصر اسلامی، باین درجه صلابت و پختگی رسیده باشد که در آن اشعار خوب و متینی گفته شود.

ازین ملاحظات نتیجه گرفته می‌توانیم، که زبان دری و پښتو بطور موازی و معاصر در کوهساران و بلاد افغانستان عیناً مانند امروز مقارن و معاصر یکدیگر بوده‌اند، زیرا درین سنگ‌نبشته دری تخاری، برخی از عناصر و کلمات و حتی افعال پښتو دیده میشود، که شاید زبان دری عصر کوشانی از پښتو گرفته و یا پښتو از آن زبان متأثر شده باشد.^۱

باری ما به استناد این نوشته کهن و آثار پښتو و دری که از قرن اول و دوم هجری اینک در دست داریم، باثقت و باور کامل می‌گوییم: که در هنگام فتوح نخستین اسلامی پښتو و دری هر دو در افغانستان زبانهای مکالمه و ادب بوده، و در جوار همدیگر مانند دو خواهر زندگی داشته‌اند.

آثار نخستین ادبی پښتو :

هجوم تازیان بر سرزمین افغانستان بقوت و صلابتی آمد. که علاوه بر سیطره نظامی و فتح بلاد و زمین، روح و معنی و ثقافت را هم فتح کرد. بدین معنی که زبان عربی رسماً زبان دانش و علم و مدنیت و فرهنگ گردید، و بعد از یک قرن سلطه سیاسی اسلامی مامی بینیم، که شعر گویبی و نثر نویسی زبانهای محلی بکلی متروک گردید، و صدها نفر شاعر و نویسنده و عالم و محقق در زبان تازی از همین مردم خراسان در عالم عرب آنقدر شهرت یافتند، که زمام اکثر حرکات مدنی و نهضت های فرهنگی را بکف گرفتند، و مادر مباحث دیگر، این مطالب را بادلائل روشن آورده‌ایم.

درین حرکت روحی و فکری که هر چیزی از طرف عرب مقدس بنظر می‌آمد

۱- برای شرح این موضوع رک : رساله مادر زبان دری تألیف عبدالحمی حبیبی طبع کابل ۱۳۴۲ ش

و حتی خود مردم عجم در تایید و استقرار عربیت، کمال جد و مساعی خود را صرف میکردند، آداب و مواریث کهنه این سرزمین در هر زبانی که بود، بکلی از بین رفت و جای آنرا ادب و فرهنگ مخلوط عربی و خراسانی گرفت.

گویند که زبان دیوانی و رسمی خراسان و عراق تا عصر حجاج بن یوسف

ثقفی پهلوی بود، و «زادان فرخ» صاحب دیوان بزبان پهلوی دفتر و دیوان را

می نوشت و صالح بن عبدالرحمن کاتب سیستانی شاگرد و پرورده او بود، چون زادان فرخ در فتنه ابن اشعث کشته شد، صالح بجایش صاحب دیوان گشت، و زبان عربی را بجای پهلوی زبان دیوان ساخت. برخی از مردم عجمی با و صد هزار درهم وعده دادند که ازین کار بر گردد، ولی صالح دیوان را بزبان عربی بر گردانید. چون مردانشاه پسر زادان فرخ اطلاع یافت بر جو شید و با درددل گفت: «خدا ریشه ترا از دنیا بر کشاد! آن چنانکه ریشه فارسی (پهلوی) را کشیدی!»

این بود مثالی از خدمت مردم خراسانی به زبان غربی. و از آن برمی آید که

آداب و آثار کهن ثقافت محلی با چه سرعت از بین رفته باشد؟

باری امروز ما از آثار منظوم یا منثور زمان حلول اسلام - بهر زبانی که باشد -

بکلی تهی هستیم. اما از برخی آثار محدود و کوچکی که جسته و گریخته پس از قرون

اول هجری بدست آمده میتوان دریافت، که زبانهای پنبته و دری هر دو در قرن

اول اسلامی السنه پرورده و پخته و رسیده بی بوده اند.

در فصل اول این کتاب از دودمان سوریان غور به تفصیل سخن رانندیم، که از

مردم غور امرای دودمان شنسپ سوری برین سرزمین حکم میراندند، و در مکا و حتی

که بین امویان و عباسیان بر سر امر خلافت افتاده، طرفدار خاندان نبوت بودند.

ازین دودمان امرای داخلی افغانستان، امیر پولاد شنسپی در حدود ۱۳۰۵ ۷۴۷۵ م

امارت داشت که از همراهان بومسلم خراسانی بود و بعد از او پسرش امیر کرو جهان

پهلوان زمام امارت سوریان غور را بکف گرفته بود، او در سنه ۱۳۹۵ ۷۵۶۵ م در مندیش

غور برمسند امارت نشست، و بعد از امارت و فتوح زیاد در جنگ‌های ۱۵۴ هـ ۷۷۰ م در پوشنگ کشته شد، وی مرد عادل و ضابط و شاعر بود.^۱

یکی از اشعار حماسی او که آنرا EPIC قدیم سرزمین غور توان خواند، بوسیله تذکره شعرا ی پنبتو پته خزانه تالیف محمد هوتک در سنه ۱۱۴۱ هـ ۱۷۲۸ م به حواله تاریخ سوری محمد بن علی بستی (حدود ۱۲۵۲ هـ ۱۲۵۰ م) به ما رسیده، که تا کنون قدیمترین شعر زبان پنبتو شمرده می‌شود، و ما پیش از آن کدام اثر منظوم و یا منشور پنبتو در دست نداریم.

مادر قسمت ۸ فصل اول این کتاب، ترجمه‌داری این پارچه حماسی امیر کرو و جهان پهلوان را نوشته ایم، که در اینجا عین متن پنبتو را هم می‌آوریم:

ویا پنه‌د امیر کرو و جهان پهلوان

زه‌یم زمری، پردی نری له ما اتل^۲ نسته

په هندوسند و پرت‌خار او پر کابل نسته

بل په زابل نسته

له ما اتل نسته

غشی د من^۳ می‌خی، برینبنا پر میر خمنو^۴ باندی

په ژوبله یونم یرغالم^۵ پرتیتیدونو باندی^۶

۱- برای تفصیل ر.ک: فصل اول این کتاب و طبقات ناصری ۱/ ۱۷۹ بعد و تاریخ ادبیات

پنبتو ۲/ ۷۴ تالیف عبدالحی حبیبی طبع کابل ۱۳۴۲ ش و پته خزانه ۳۳ طبع کابل ۱۳۲۳ ش

۲- اتل: به فتح‌تین بمعنی نابغه و پهلوان و برگزیده، که بطور علم هم استعمال شده، مثلاً اتل خان نام شخصی از قوم سدوزی پوپلزی معاصر اجداد احمدشاه بابا.

۳- من: بقول البیرونی دلست، ولی چون محل اراده حیوان دست، اراده را هم من می‌گفتند (کتاب الهند ۲۳) در پنبتو از این ماده مصدر مثل موجود است، یعنی قبول کردن در دل به اراده و عزم.

۴- میرخمن: دشمن

۵- یرغالم یعنی هجوم می‌برم از مصدر مرده یرغال (تهاجم) که در اشعار متوسطین از همین ماده یرغل (هجوم) موجود است. و اگر آنرا برغالم بخوانیم از ماده برغلائیدن مشتک پنبتو و دری خواهد بود یعنی می‌برغلائیم، از همین ماده فعلی در بیت لویکان غزنه هم آمده و شرح آن خواهد آمد.

۶- تیتیدونی: گریزنده و فرارکننده

په ماتیدونو^۱ باندی
 له ما اتل نسته
 زما د بریو^۲ پرخول^۳ تاویزی هسک^۴ په نمئخ وپه ویار^۵
 دآس له سوو می مئکه ریزدی غرونه کاندم لتار^۶
 کرم ایوادونه اوجار^۷
 له ما اتل نسته
 زما دتوری ترشپول^۸ لاندی دی هرات اوجروم^۹
 غرج^{۱۰} وبامیان وتخار بولی نوم زما په اودوم^{۱۱}
 زه پیژندویم^{۱۲} پهروم
 له ما اتل نسته
 پر مرو زما غشی لونی^{۱۳} داری دینن^{۱۴} راخخه
 دهریوالرود پرخندو خم تینتی پلن^{۱۵} راخخه

- ۱- ماتیدونی : شکست خورنده .
- ۲- بری : فتح و ظفر .
- ۳- خول : تاج .
- ۴- هسک : آسمان
- ۵- ویار : افتخار و نمئخ : سپاس .
- ۶- لتار : درهم و برهم
- ۷- اوجار : ویران و یچار کذونی .
- ۸- شپول : هاله .
- ۹- جروم : جمع جرم معرب گرم به معنی گرم سیر .
- ۱۰- غرج : سرزمین غرستان
- ۱۱- اودوم : چاره و علاج و افسون
- ۱۲- پیژندوی : معروف و شناسا
- ۱۳- لونی : می پراگند .
- ۱۴- دینن : دشمن
- ۱۵- پلن : پیاده

رپی^۱ زرن^۲ راخخه
 له ما اتل نسته
 دزرنج سوبه^۳ می دوری په مخسور^۴ وکره
 په باداری^۵ می لوراوی^۶ دکول^۷ دسور وکره
 سترمی تر بور وکره
 له ما اتل نسته
 خپلو وگرو لره^۸ لور^۸ پیرزوینه کوم
 دوی په دادینه^۹ بینه بامم^{۱۰} بینه یی روزنه کوم
 تل یی ودنه^{۱۱} کوم
 له ما اتل نسته
 پر لویو غرومی وینا درومی نه په خندو په تال
 نری زما ده نوم می بولی پردریخ^{۱۲} ستایوال^{۱۳}
 په ورخو، شپو، میاشتو، کال
 له ما اتل نسته^{۱۴}

- ۱- رپی: می لرزد
- ۲- زرن: دلاور ودلیر
- ۳- سوبه: قتح و ظفر
- ۴- مخسور: سرخرویی
- ۵- باداری: سروری
- ۶- لوراوی: بلندی و تعالی
- ۷- کول: خانواده
- ۸- لور: رواداری
- ۹- دادینه: اطمینان
- ۱۰- بامم: از مصدر بامل یعنی ارتباط داشتن و پیوستگی.
- ۱۱- ودنه: نشوونما از ماده وده
- ۱۲- در یخ: منبر و ایستگاه
- ۱۳- ستایوال: مداح از ستایل یعنی ستردن
- ۱۴- پته خزانه ۳۳ بیعد

این پارچه شعر حماسی از نظر الفاظ و کلمات و تراکیب و وزن شعری بسیار سره و نیامیخته با الفاظ السنه دیگر است، و برخی از کلمات آن اکنون زنده و مستعمل نیست و مشتقاتی در آن موجود است که اکنون در زبان پنبتو مورد استعمال قرار نمیگیرد. مثلاً پلن از پل (قدم) که اکنون بجای آن پلئی گوئیم یعنی پیاده. یا زرن (دلیر) که از ماده زره (دل) ساخته شده و اکنون بجای آن زره ور مستعمل است. همچنین افعال یونم (از ماده یون = رفتار) و یرغالم (از ماده یرغل = هجوم) یا برغالم (از ماده یرغلانیدن دری و برغالل پنبتو) اکنون در زبان و محاوره حتی نوشته موجود نیست. در حالیکه یون و یرغل در ادبیات دوره متوسطه پنبتو دیده می شود.

از پهلوی معنی نیز این قطعه شعری و حماسی، در کمال متانت و علو احساس است، که قدرت و مقام اخلاقی شاعر از آن پدیدار و نماینده احساسات مردم دوستی و افتخار به مزایای اخلاقی و مواریث و سجایای ملی است.

از پختگی بیان و متانت الفاظ و انسجام ادبی و علوتخیل و حماساست گوینده این شعر ظاهر است که زبان پنبتو قبل از این دوره مراتب طفولت و ناپختگی خود را طی کرده و بعد از قرن چهارم و پنجم ازین دوره مراتب نضج و کمال رسیده است.

پارچه دومی که مربوط باین زمان و قرن دوم هجریست، به دودمان لویکان = لویکان غزنه تعلق دارد، که مادر فصل نخستین این کتاب در نمبر اول دودمانهای قدیم شاهی به تفصیل از ایشان گفتگو کردیم و گفتیم که از قرن دوم مسیحی، آثار و شواهد وجود ایشان در تاریخ افغانستان بنظر می آید، و ریشه اشتقاق نام این خاندان نیز از لوی بمعنی سرور و سردار و بزرگ پنبتو است.

در همین مبحث باستناد کتبی که درین باره معلومات میدهد، و یک بیتی که بلسان خلیجه (پنبتو) بدست آمده، باشباع و تفصیل وارد شده ایم، و از روی آن میدانیم، که در عصر المهدی خلیفه عباسی و حدود ۱۶۴ هـ ۷۸۰ م خنچل کابلشاه در کابل بر تخت شاهی نشسته بود، و در غزنه و گردیز پادشاهی از دودمان لویکان بنام خانان یا خاقان حکم میراند

خانان لویک بموجب اسناد موجوده اولین فردیست ازین خاندان شاهی که در غزنه با فاتحان تازی مواجه آمده و دین اسلام را ظاهرآ پذیرفته، و بعد از آن بکیش اسلاف خویش ارتداد کرده است.

از روی اسناد یکه در مبحث دودمان لویکان، در فصل اول نشان دادیم، چنین ظاهر می شود، که در حد و د ۱۶۴ هـ خانان او یک در غزنه بود، و او پسر لویک و جویر (هجویر) حدود ۱۰۰۵ هـ ۷۱۸ م است. چون لشکریان فاتح اسلامی بغزنه رسیدند، این خانان لویک از ترس فاتحان تازی ظاهرآ بکیش اسلام درآمد، و مجسمه لویک یکی از اسلاف خود را در زمین بتخانه درب بامیان غزنه دفن کرد، و یکی از اعضای خاندان او (شاید پدرش) پیش کابلشاه خنچل رفت. خنچل از طرف این شاه پناهنده غزنه یک بیت را به لسان خلجیه (پښتو) به خانان غزنه فرستاد، و آن اینست:

په زمی گزته بنخېدلویک لویانو بویله لویا

کښه تور به براغلوم بلوم؟ ممله تیزیوپه ملا

یعنی «لویک در زمین غزنه دفن شد، و لویکان بزرگی خود را باختند. ولی من لشکر خود را برمی انگیزم...؟ تو با تازیان همراهی مکن!»^۱.

این نمونه قدیم پښتوی قرن دوم هجری در الفاظ و لهجه و افعال با پښتوی کنونی ما تفاوت فراوان دارد، اکثر کلمات آن اکنون مستعمل و زنده نیست، ولی از روی اسناد قدیم دری و پښتو کلمات مذکور را شناخته می توانیم. مثلاً زمی در ادب قدیم دری هم بمعنی زمین است، که در پښتوی کنونی زمکه گوئیم. و گزته هم شکل قدیم غزنه است که در سنگاودری ریشه های آن موجود است بمعنی خزانه و گنج، که کنز عربی هم ازین ریشه معرب گردیده^۲ و کښه تور (= کشتی بمعنی لشکر) نیز از کلمات قدیم پښتو است، که ریشه های بسیار کهن آریایی دارد، و اکنون

۱- برای تفصیل این موضوع رک: رساله لویکان غزنه تألیف عبدالحمی حبیبی طبع کابل ۱۳۴۱

و تاریخ ادبیات پښتو ۱۹/۲ بیعد.

۲- جوالیقی در المعرب من الکلام الالعجمی ۱۳۶ طبع قاهره

از میان رفته ، ولی درخیر الیابن پیرروشان (حدود ۹۵۰-۱۵۴۳ م) بشکل تورکنس بهمین معنی عسکر موجود است . اما براغلوب فعل مفرد متکلم از مصدر مرده براغلول است ، که با برغلانید ن دری هم ریشه بنظرمی آید ، ولی اکنون زنده نیست و درباره این مطالب درجلد دوم تاریخ ادبیات پنینتو طبع کابل به اشباع سخن رانده ایم به آن رجوع شود .

از آثار قدیم ادبی زبان پنینتو تا کنون همین دو پارچه مربوط به قرن دوم اسلامی مکشوفست و تسلسل آن در قرن سوم و چهارم هجری نیز موجود است که بجای خود در مجلدات آینده این کتاب از ان سخن خواهد رفت .

اکنون میرویم به آثار باقیه زبان دری در افغانستان :

چند اثر کهن از زبان دری :

گفتیم که زبان دری هم مانند پنینتو در بلاد کوهساران افغانستان از غرب پامیر و واکان تا مرو و سرخس و طوس و نساپور از اوایل قرون مسیحی مقارن با پنینتو و پهلوی وجود داشت .

مورخان دوره اسلامی زبان دری را از فارسی و پهلوی همواره جدا دانسته اند ، از ان جمله عبدالله بن مقفع ، زبانهای آنوقت را پهلوی - دری - فارسی - خوزی - سریانی می شمارد ، که پهلوی در اصفهان وری و همدان و آذربایجان گفته می شد . و دری که منسوب به دری یعنی زبان دربار بود ، لغت اهل خراسان و مشرق و اهل بلخ شمرده می شد ، و بفارسی اهل فارس تکلم میکردند ، که همین مطلب را حمزه اصفهانی در کتاب التنبیه هم آورده و گوید که پهلوی در هفت شهر همدان - ماسبدان - قم - ماه بصره - صمیره - ماه کوفه و کرمانشاهان است ، و شهرهای اصفهان و طبرستان و خراسان و سیستان و کرمان و مکران و قزوین و دیلم و طالقان از شهرهای پهلویان نیست . اما لغت فارسی زبان مردم فارس است (یعنی لهجه خاص پارس)

وزبان دری زبان خاص مردم دربار بود ولغات مشرق و اهل بلخ دران غلبه داشت.^۱
علاوه بر زبان دری که در خراسان و بلاد افغانستان مقارن و مرادف با پستو رواج داشت. در شمال خراسان لهجه سغدی در ماوراء النهر، و لهجه خوارزمی در خوارزم ازمان قبل الاسلام معمول و مروج بود و آثاری از آن در دست است.
باری چون در سرزمین افغانستان لهجه مردم دری بود، ما آثار باقیمانده دو قرن اول اسلامی را که ربط بسرزمین این کشور دارد ذکر میکنیم:

یک سرود سیستانی

سیستان از زمان قدیم، کانون کیش زردشت بوده و بسا از روایات دینی زردشتیان باین سرزمین تعلق داشت. در عصر ورود فاتحان اسلامی نیز در سیستان همین مردم با ثقافت و موارث قدیم دینی و فرهنگی خویش میزیستند، و مامی بینیم که در عصر مروان بن حکم اموی بعد از ۶۴ هـ ۶۸۳ م رستم بن مهر هر مزد مجوسی موبد و متکلم سیستان بود، که حکمرانان عرب از او سخنان حکمت شنیدندی.^۲
یکی از معابد کهنسال زردشتیان که داستان ساختن آن در کتاب «گرشاسپ نامه» ابوالموید بلخی آمده آتشکده کرکوی است. و چون از سیستان بهرات میرفتند، در نخستین مرحله بفاصله سه فرسنگی واقع بود.^۳ و یا قوت درینجا آتشکده بزرگ مجوسی را هم ذکر میکند.^۴

بموجب قول مؤلف نامعلوم تاریخ سیستان که از شاهنامه ابوالموید بلخی نقل کرده، این آتشکده کرکویه را کیخسرو برپرستش گاه گرشاسپ در شارستان سیستان ساخته و بقول او:

«آن آتش گویند آنست، آن روشنایی که فرادید، و گبرکان چنین گویند، که آن

۱- تاریخ ادبیات دکتر صفای- ۱- ۱۴۲

۲- تاریخ سیستان ۱۰۶

۳- اصطخری در مسالک و ممالک ترجمه فارسی ۱۹۹ طبع تهران ۱۳۴۰ ش

۴- معجم البلدان ۴/ ۴۵۳

هوش گرشاسپست و حجت آرنده به سرود کرکوی بدین سخن :

فرخت بادا روش	خنیده گرشاسپ هوش
همی برست ازجوش	نوش کن می نوش
دوست بدا گوش	بافرین نهاده گوش
همیشه نیکی کوش	دی گذشت و دوش
شاهها خدا یگانا !	با فرین شاهمی ^۱

این سرود مذهبی را که گبرکان در اوایل ورود اسلام میخواندند و حجت می آوردند از آثار مغتلم باقیمانده در سیستان است، که هر مصرع آن شش هجا دارد، و ازان دریافته می توانیم، که در دری مقارن ظهور اسلام چگونگی شعر و اوزان آن در افغانستان رواج داشت. و اکنون ماقرائت صحیح این اشعار را که مرحوم بهار خراسانی از روی نسخه واحد تاریخ سیستان ضبط و طبع کرده، با معانی کلمات دشوار آن می آوریم، که بقول او وزن این اشعار باید (تن-تن-تن-تن) باشد.

فرخته بساذا روش	خنیده گرشسپ هوش
همی پرست ازجوش	انوش کن می انوش
دوست بد آگوش	به آفرین نهاده گوش
همیشه نیکی کوش	(که) دی گذشت و دوش
شاهها ! خدا یگانا !	به آفرین شاهمی ^۱

درین سرود فرخته به ضمتین افروخته و خنیده بضمه اول و کسره دوم بمعنی مشهور، و هوش بضمه اول و سکون دوم بمعنی جان روان، و روش بضمه اول و سکون دوم بمعنی روشنی و نور است. و تمام این کلمات و تلفیق عبارات و مصاریع آن دلالت بر قدامت این سرود دارد. و مخصوصاً ترکیب (بذ آگوش) BIDH - AGOOSH جالب نظر است. زیرا در دری تخاری کلمه (به دری = په پبنتو) PID بود که در نوشته مکشوفه سرخ کوتل بغلان مکرر آمده، و دال اخیر اینگونه کلمات در دری و پبنتو

۱- مینا از تاریخ سیستان ۳۷

به (ه) تبدیل شده است. مانند کد KID تخاری در دری (که) و کلد KALD تخاری در پنبتو کله (وقتیکه) و ساد CAD تخاری در دری چاه و در پنبتو خواه شده است. پس این PID دری تخاری در پهلوی پد=پت، و در فرس قدیم PATi و در اوستا PAITI و در پهلوی تورفان PADH بود، که در زبان دری کنونی بجای آن (به) می آید. ۱. و شکل قدیم (بد) در برخی کلمات مرکب باقی مانده مانند بدین و بدان. فرخی راست :

بدین شایستگی جشنی بدین بایستگی روزی

پس بذ آگوش = به آغوش دری است، و از روی آن ما میدانیم که همان PID نوشته قرن دوم میلادی تا حدود ۹۸۵ هـ ۳۷۵ م در مرو خراسان هم موجود بود. باین معنی که محمد بن احمد بشاری کلمه مرکب از (به + رای) را برتر ای (بت + رای) بمعنی من اجل هذا شنیده بود. ۲ که جز و اول آن همان پد=پد = بت باشد. درباره این سرود محققان رارای برینست که از دوره قبل اسلامی باز مانده و در عصر اسلامی اندکی تغییر لفظی یافته و باین صورت در آمده است. و شاید زر دشتیان قرون اولیه اسلامی آن را بوضع اشعار دوره سابقه ترکیب کرده باشند. ۳ در حدود ۶۰ هـ

در زمان خلافت یزید بن معاویه (۶۰/۵۶۴) هنگامیکه عباد (بضمه عین) بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد (زیاد بن ابیه پسر اسد لحاقی ابوسفیان و از بطن سمیه) به حکمرانی سیستان مقرر گشت، با او یزید بن زیاد بن مفرغ MUFRIGH شاعر تازی نژاد که یکی از هاجیان معروف زبان عربیست (متوفی ۶۹ هـ ۶۸۸ م) ۴ به سیستان

۱- برای تفصیل این مطلب ر.ک: مادر زبان دری ۱۰۲/۱۲۲ تألیف عبدالحی حبیبی طبع آن بل

۱۳۴۲ ش .

۲- احسن التقاسیم ۳۳۴

۳- تاریخ ادبیات استاد جلال همایی ۱/۱۸۶ طبع دوم تهران ۱۳۴۰ ش

۴- مجمل الادب ۲۰۰/۴۵

آمد و درینجایان دری را هم یاد گرفت، و در جنگهاییکه عباد بطرف کابل و قند هار داشت شرکت کرد. ولی عباد بنا بر مشغولی صعبی که بامور جهاد داشت، به تیمار ابن مفرغ نپرداخت و شاعر از ورنجید و هجوهای او را گفت^۱.

مثلاً "عباد ریشی انبوه، مانند جوانی داشت و هنگام سواری باد دران افتاد و بهر طرفش حرکت میداد، ابن مفرغ چون دید گفت:

الالیة اللھی کانت حشیشا فنعلفها خیول المسلمینا

«یعنی: ایکاش! ریش ها علف بودی تا از آن به اسپان مسلمانان علف میدادیم.»^۲
این هجو سرایی ابن مفرغ نسبت به عباد به هتاک و دشنام کشید، و در اشعار خود به پلیدی مادرش سمیه و استلحاق او به ابوسفیان اشاره کرد. بنا برین عباد بروخشم گرفت و محبوسش کرد. و روزی او را سیکی و مسهل خورانید و باخوکان اهلی و گربه و سگی در حالت جریان اسهال، روان گردانید. چون کودکان نگاه کردند منادی میکردند، بزبان پارسی که این چیست؟ این چیست؟ این چیست؟ شاعر هم جواب داد بپارسی که:

آ بست و نئید است و عضرات زیب است
و دنبه فر به و بی است و سمیه هم روسپی است^۳

روایت تاریخ سیستان چنین است و مطابق به آن باید این داستان در سیستان تحقق یافته باشد و به وضع طبیعی هم نزدیکتر است که کودکان بفارسی سوال کنند و جواب ایشان را هم شاعر بپارسی دهد ولی منابع عربی مانند الاغانی (۵۱/۱۷) والیبیان والتیین جاحظ (۱/۱۰۹) و تاریخ طبری (۲/۱۹۲) و خزانه الادب عبدالقادر بغدادی (۲/۵۱۶) و طبقات الشعراء ص (۲۱۰) وقوع این داستان را در بصره و بامر عبیدالله بن زیاد میدانند، که ابن مفرغ

۱- تاریخ سیستان ۹۵

۲- بیست مقاله علامه قزوینی ۴۰/۱ بحواله الاغانی ۵۶/۱۷ بعد

۳- تاریخ سیستان ۹۶

را از سیستان بدانجا محبوبس فرستاده بودند، وضبط مورخان عرب نیز ازین گفتار ابن مفرغ چنین است :

آبست ونیذ است وعصارات زیب است سمیه روسپید است
این سه مصراع هفت هجاییست، و چون برخی از مورخان و کاتبان عرب دری
رانمی دانستند در کلمات گفتار او تحریف وارد آوردند، و بنا برین این شعر باقسام
و انواع نقل شد: و جای وقوع آنرا به بصره بردند. در حالیکه طبیعی نیست، در
شهر عربی زبان بصره، کودکان فارسی زبان در کوی و برزن آنقدر باشند، که
در عقب شاعر مست مبتلا به اسهال بدوند، و شاعر هم برای ایشان فارسی بگوید!!!
بنا برین ماقول صاحب تاریخ سیستان را که به واقعیت نزدیکست ترجیح دادیم،
و این پارچه قدیم دری را مولود سرزمین سیستان و وادیهای جنوب افغانستان میدانیم
و حدس اینست که کلمه زیب مصراع دوم هم مویز باشد که تا کنون در زبان
دری افغانستان بمعنی همان زیب است. ولی اگر مویز باشد بانیذ و روسپید در قافیت
مطابق می آید، و نقص آن رفع میگردد.
سخن بلخیان :

گفتیم بلخ یکی از مراکز مهم زبان دری بود، در سنه ۱۰۸۰ هـ حکمران اموی بلخ
اسد بن عبدالله که ماسرح احوال او را در فصل دوم داده ایم، روی بفتح ختلان نهاد
و از آمویه گذشت. از انطرف امیر ختلان و خاقان ترک او را شکست دادند. چون به
بلخ باز گشت، مردم بلخ در باره او سخنی طعنه آمیز سرودند، که آنرا کودکان بلخ
هم میخواندند :

از ختلان آمدیه	بروتباه آمدیه
آبار (ه) آمدیه	خشک نزار آمدیه ^۱

درین پارچه دری نیز بمرور ده و رونافهمی کاتبان تحریفاتی وارد آمده و حتی
خود طبری هم در جای دیگر آنرا (از ختلان آمدی - بروتباه آمدی - بیدل فراز

این چهار مصراع هشت هجایی را هم میتوان نمونه گفتار دردی اوایل قرن دوم اسلامی در بلخ دانست، که فعل آمدیه در برخی نسخ خطی (آمدی - آمده) باشد و هوسما گوید که آمدیه بجای آمدی در زبان بلخی خواهد بود، در حالیکه آمدیه AMADAYA فعلیست غایب مفرد ماضی قریب، که اکنون هم در لهجه قندهار بجای (آمده است) مستعمل است مانند احمد بخانه آمدیه = احمد به خانه آمده است .

در مصراع دوم بروتباه در نسخ خطی ترونیه و برویته هم بوده، که برو بضم تین بمعنی بروت یا آبرو است مانند این قول فردوسی :

که دارد گه کینه پایاب اوی ندیدی بروهای پرتاب او ۲

که پرتاب باید صفت بروت باشد. ولی درین بیت بمعنی آبرو است که پرچین میشود:

برو پرچین کرد نوشیروان شگفت آمدش کار هر دو جوان ۳

در نثر دردی چنین آمده: «شبلی دست بر بروی وی فرود آورد .» ۴

در مصراع سوم آ بار باید آ باره = آواره باشد، زیرا اگر آنرا آ بار بخوانیم دو هجاست و اگر آ باره بخوانیم سه هجایی شود، که عدد هشت هجایی مصاریع دیگر را پوره میکند. اگر چه در زبان دری آوار هم بهمین معنی آمده است مانند این بیت قطران تبریزی:

آوار شد از مسکن و مأوا صنم من از طعنه بدگوی وز بیغاره دشمن ۵

مرثیه سمرقند :

دیگر از قطعات شعری زبان دردی که از حوادث روزگار مصون مانده پارچه ایست از ابوالتقی یا ابوالینبی العباس بن طرخان، که از شعرای عربی گوی مربوط بر مکیان بود، و شاید در صفحات آمویه زندگی داشت، و او را در رثای خرابی

۱- طبری ۵ / ۳۹۰

۲- لغت فرس ۴۰۹

۳- شاهنامه ج ۴ بیت ۹۸۰۷

۴- طبقات الصوفیه انصاری هروی ۸۵۵ طبع عبد الحی حبیبی در کابل ۱۳۴۱ ش

۵- دیوان قطران ۴۹۶ طبع تبریز ۱۳۳۳ ش

سمرقند و تأسف بران گفتاری بوده، که دو بیت آنرا ابن خردادز به (حدود ۲۳۰ هـ ۸۴۱ م) چنین آورده:

سمرقند کند مند بد ینت کی افگند؟

از چاچ ته بهی! همیشه ته خهی!^۱

این پارچه که هر مصرعش شش هجا دارد (در صورت کسرۀ اضافی دال سمرقند و تلفظ چاچ بدو هجا) ظاهرآ باید در عصر برمکیان پیش از (۱۸۷ هـ ۸۰۳ م) گفته شده باشد. که در قرائت آن هم اختلافست، و بعضی معنی آنرا چنین نوشته اند: «سمرقند یك ویرانه ایست که زینت خود را انداخته، از شهر چاچ که بهتر نیستی! پس تو هم همیشه از خطر نخواهی جست.»^۲

دیگری بالعکس معنی آنرا چنین گفته:

«سمرقند آبادان، که ترا بدین حال افگند؟ تو از چاچ بهتری! همیشه تو خوبی»^۳
اما معنی کند مند طوریکه در کتاب اخیر الذکر گفته شده آبادان نیست. بلکه بالعکس خراب گشته و کنده است. بدلیل اینکه کنده در پنبته تا کنون بمعنی جای کنده شده است، که در دری هم بود، و اعراب آنرا خندق ساخته اند و ناصر خسرو قبادیانی در خطاب به آسمان گوید:

مادر بسیار فرزندی ولیک خوار داریشان همیشه کند مند^۴

در منبع اول قرائت بزینت صحیح نیست، بدین ات (یعنی بدین حال ترا) درست است. در بیت دوم (نه بهی - نه جهی) نیز درست بنظر نمی آید، و ته بهی - ته خهی عیناً به ترا کیب پنبته کنونی می مانند: ته بهیی - ته خهیی! یعنی تو بهتری! و تو خوبی! که قرابت دو زبان پنبته و دری را در قدیم نمایندگی می کند.

۱- المالك و المالک ۲۶ طبع لیدن ۱۳۰۶ ق

۲- تاریخ ادبیات جلال همایی ۲/ ۴۹۳

۳- تاریخ ادبیات دکتور صفا ۱/ ۱۴۹

۴- دیوان ناصر خسرو ۱۲۲ طبع تهران ۱۳۳۹ ش

در باره ابو الینبغی ذکر کرد کتاب الوزراء جهشیاری موجود است، که او با یحیی و پسرانش فضل و جعفر بر مکی محشور بود. و در عربی هم شعر میگفت، روزی گفت:

صحبت البرامک عشرأ ولا ویتی کراء وخبزی شرا

یعنی « ده سال متوالی با برمکیان همنشین بودم، در حالیکه اکنون در خانه کرایه نشسته‌ام، و نان از بازار میخرم. »

چون یحیی بشنید، اورا به کرم خود نواخت و به پسرانش نیز راتبه و کفاف معاش و وظیفه مقرر شد. ^۱

عباس مروزی :

یا ابو العباس بن حنوذ (جبود؟) مروزی، که بقول محمد عوفی: « چون مامون در سنه ۱۹۳ هـ ۸۰۸ م به مرو آمد، او که در شهر مرو خواجه‌یی بود با فضل و در شعر هر دو زبان عربی و دری مهارتی کامل داشت، در مدح مامون قصیده‌یی سرود باین مطلع:

ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرق دین

گسترانیده بچود و فضل در عالم یدین

مر خلافت راتوشایسته چو مردم دیده را

دین یزدان را تو بایسته چو رخ راهرد و عین

در اثنای این قصیده گوید:

کس برین منوال پیش از من چنین شعری نگفت

مر زبان پارسی راهست با این نوع بین ^۲

لیک ازان گفتم من این مدحت ترا، تا این لغت

گیرد از مدح و ثنای حضرت توزیب و زین

بقول عوفی مامون شاعر را هزار دینار صلت فرمود، ولی بعد از و کسی شعر پارسی

۱- مقدمه اخبار برامکه ۶۳ طبع تهران ۱۳۱۲ ش و کتاب الوزراء و الکتاب جهشیاری ۲۰۱

طبع قاهره ۱۹۳۸ م

۲- به قلم اول همینی بریدگی و دوری (المنجد)

نگفت، تا در نوبت آل طاهر و آل لیث شاعری چند معدود برخواستند.^۱
 برین روایت ع. فی برخی از فضلاء صاحب نظر اعتراضاتی دارند، و این شعر را هم
 معجول دانند^۲، و از مهمترین انتقاداتیکه بر آن وارد کرده اند اینست:
اولاً: قصیده در یکی از بحور عروضی خلیل بن احمد (متوفی ۱۷۵ ۷۹۱۵ م) است،
 و در مدت ۱۸ سال بعد از وفات واضع، چگونه اینطور بحور در اشعار در آی آمده
 باشد؟

زیرا برای این کار مدت مدیدی لازم است.
دوم: کثرت استعمال کلمات عربی دلیل است بر اینکه این شعر از قرن دوم هجری
 نیست، زیرا در بنوقت کلمات عربی اینقدر به دری نیامیخته بود.
سوم: قول عوفی خبر واحد است و اعتماد را نشاناید.
چهارم: چون در شعر مامون را شایسته خلافت گفته، و دوره خلافتش از محرم ۱۹۸ هـ
 ۸۱۳ م آغاز می شود، پس چگونه در ۱۹۳ هـ که اول ورود مامون بمر و است، او را
 خلیفه گفته باشند؟

پنجم: طرز و اسلوب و انسجام و رعایت صنایع تماماً شباهت به سبک اشعار قرن
 سوم و حتی چهارم دارد، و آثار وضع و تجدید و جنات آن لائحتست.
ششم: شعر کس بدین منوال الخ یقیناً برای چنین موضوعی وضع گردیده
 و سبک قصیده به اساتید قصیده سرای ترکستانی قرن پنجم می ماند.
هفتم: محالست مامون این نوع شعر را که از جنس کلام دری آن عهد نیست
 بفهمد.^۳

در مقابل این اعتراضات سبب دلایلی موجود است، که نظر به جعل و وضع شعر

۱- لباب الالباب محمد عوفی ۲۱ طبع تهران ۱۳۳۵ ش

۲- مانند علامه قزوینی در بیست مقاله؛ ۳ بهمد و مرحوم عباس اقبال در مجله کاوه بران شماره

۲۵ سال ۲ و دکتور صفا ۱۷۸، ۱

۳- تاریخ ادبیات استاد هما یو ۵۰۶/۲

رارد میکند. مثلاً خلیل بن احمد ایجاد اوزان نکرده بلکه مدون عروض است. و پیش از او هم در عرب جاهلی و هم عجمیان تازی گوی مانند زیاد اعجم اصفهانی (متوفی ۱۰۰ هـ ۷۱۸ م) و موسی شهوات آذر بايجانی (متوفی ۹۳ هـ ۷۱۱ م) و غیره اشعاری را گفته اند، که مطابقت با بحور عروض خلیل دارد، و چون عباس مروزی هم بر شعر هر دوزبان دری و عربی مسلط بود، پس بعید نیست مانند اغلب شعراء که عروض نمیدانند، اشعار موزون گفته باشد. چنانچه شعر «از ختلان آمدیه» نیز در بحر رجز مطوی مخبون^۱ مطابقت میکند، در حالیکه گوینده بلخی آن در حدود ۱۰۸ هـ و ۶۷ سال قبل از خلیل بن احمد بوده است.

دوم: کثرت کلمات عربی درین شعر دلیل آنست که شاعر در آن تازگی از نظم عربی به فارسی منتقل گردیده، و چون ممدوح او عرب بود، پس شاید خوارسته است، طوری بگوید که مفهوم او شود.

سوم: قول عوفی درین مورد خبروا حد نیست. بلکه سیوطی (متوفی ۹۱۱ هـ ۱۵۰۵ م) در کتاب الوسایل الی معرفة الاوائل از کتاب الاوائل ابو هلال عسکری (متوفی ۳۹۵ هـ ۱۰۰۴ م) گوید که: «اول من نظم شعر فارسی ابو العباس بن حنو ذالمروزی.» که حتی درین جمله نام پدر شاعر را هم آورده اند.

چهارم: عباس نگفته که مامون در آن زمان حتماً خلیفه است، بلکه او را شایسته خلافت دانسته، که میتوان يك شاهزاده ولیعهد را در خور سلطنت و خلافت دانست.

پنجم: آوردن صنایع مانند موازنه و مماثله و امثال آن امر مستحدث نیست، بلکه همواره این صنایع در السبئه موجود بوده و پیش از آنکه ابن معتز عباسی فن بدیع را تدوین کند، شاهان و ظریفان در اشعار و اقوال خود آورده اند.

ششم و هفتم: شاعر میگوید که پیش از او برین شیوه چنین شعری را در پارسی نگفته اند، آیا چرا این مدعا دلیل قطعی حکم جعل باشد؟ در حالیکه این سخن مانند است باینکه شاعری گوید: «طرح نوی در سخن انداختم» و اینکه گوید مامون به مفهوم

۱- مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن .

این شعر نفهمیده باشد. در حالیکه اکثر کلمات آن عربیست، و مامون هم از مادر خراسانی بدنیا آمده و از سنه ۱۹۳ تا ۲۰۲ هـ تقریباً ده سال در مرو و خراسان بود، پس حتماً اینقدر فارسی را میدانست که این اشعار معجون مرکب فارسی و عربی را فهمیده باشد. و هم امر حتمی نیست که ممدوحی مضمون و نکات و زبان شعر مدحیه را بتمام و کمال بداند، و ما میدانیم، که تمام شاهان شرق که ممدوح شعراء تازی و فارسی و غیره بوده اند، همه آنقدر عالم و دانشمند نبوده اند، که بتمام مطالب و مزایای کلام مادح پی ببرند. مثلاً شاهان سلجوقی که مداحان آتش زبانی داشتند، در اوایل دارای سواد هم نبوده اند.^۱

باری تردید و تزئیف قول عوفی بدون داشتن شواهد یقینی با حدس و گمان دشوار است، و این قضیه در تاریخ ادبیات دری بین شلک و یقین مشوش خواهد ماند، تا وقتیکه در ردویا قبول آن سند قاطع دیگری بدست نیاید.

اما برای پژوهندگان تاریخ ادبیات و فکر خراسان و نقادان ادب، دانستن این مطالب و اسناد - اگرچه اخبار آحاد باشد - واجب است، و باید گفت که اگر این شعر را با آثار باقیه دیگر دری از همین عصر مقابله و مقایسه کنیم، و باز آن را در قطار آثار و قصاید قرن پنجم و ششم بگذاریم، شباهت آن با آثار موخرالذکر بیشتر است تا به چند اثر باقی مانده قرن دوم. و نیز کسانی که در مقابل اعتراض های دسته اول، دلایل خود را در رد همان اعتراضات گفته اند، در صحت و سقم اصل قضیه وارد نشده اند، بلکه برای الزام خصم، دلایل الزامی را آورده اند نه اقناعی. بنابراین درین مورد تا قرینه ثابت خارجی دیگری بدست نیاید، با ضرس قاطع چیزی نمیتوان گفت.

هدایت تاریخ وفات عباس مروزی رادر ۲۰۰ هـ ۸۱۵ م نوشته و این بیت او را آورده است:

معدور کن ای شیخ که گستاخی کردم
زیرا که غریب من و مجروحم و خسته^۲

۱- تلخیص از تاریخ ادبیات همایی ۲ / ۵۰۴ بیهد

۲- مجمع الفصحا ۱۰ / ۱۳۱ طبع طهران ۱۳۳۶ ش

شاعر دیکریکه به اوا خر عهد زیر بحث ما مربو طست ، حفظله بادغیسی از خجستان (بضممتین) شمال غربی هرات باشد، که در حدود ۵۲۰۰ ه ۸۱۵ م زندگانی داشت، و محمد عوفی اورا شاعر شکر سخن عهد طاهریان (۲۰۵ / ۵۲۵۹ ه) خوانده و این دو بیت اورا روایت کند:

یارم سپند اگر چه بر آتش همی فگند از بهر چشم، تا نرسد مرورا گزند
اورا سپندو آتش، ناید همی بکار باروی همچو آتش، و باخال چون سپند^۱

نظامی عر و ضی سمرقندی نیز دو بیت اورا چنین آرد ، که احمد بن عبدالله خجستانی مردی خرنده بود. روزی در خجستان بادغیس، دیوان حفظله بادغیسی را همی خواند تا بدین دو بیت رسید:

مهتری گربکام شیردرست شو خطر کن از کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جا ه یا چو مردانت مرگ رویاروی^۲

خواندن این دو بیت داعیه بی در باطن احمد پدید آورد ، خران بفروخت و خود را بمرتب بزرگ رسانید^۴. و بنا برین روایت، حفظله بادغیسی باید پیش از سنه ۵۲۶۲ ه ۸۷۵ م که سنه قتل خجستانی در نسا پور بردست غلامان خود اوست.^۵ زندگی داشته باشد، که تاریخ و فواتش را اهدایت ۵۲۱۹ ه ۸۳۴ م نوشته است.^۶

حمدالله مستوفی (۵۷۳۰ ه ۱۳۲۹ م) وقوع این داستان و شنیدن ابیات حفظله و بحر کت آ مدن ازان را به سا مان جد شاها ن سا مانی نسبت داده ،^۷

۱- لباب الالباب ۲ / ۲۴۱ طبع استاد نفیسی، تهران ۱۳۳۵ ش

۲- خطر: قدر و عظمت و بزرگی و آفت و دشواری (برهان قاطع ۷۵۸/۲)

۳- رویاروی: مقابل و روبرو.

۴- چهارمقاله ۴۲ طبع دکتور معین تهران ۱۳۳۳ ش

۵- ابن اثیر ۷/ ۱۲۰

۶- مجمع الفصحاء ۲ / ۶۰۰

۷- تاریخ گزیده ۳۷۶ طبع طهران ۱۳۳۹ ش

و این سامان دهقان روستای سامان در بلخ بود،^۱ که او را سامان خدات گفتندی، و با اسد بن عبدالله قسری حکمران بلخ (۱۰۸/۱۲۰ هـ) معاشرت داشت.^۲ چون وفات حنظله را ۸۳۴ هـ ۲۱۹ م نوشته اند، پس بعید نیست که سامان خدات بلخی این شعر حنظله را شنیده باشد.

بهر حال باید گفت: که این اشعار حنظله در کمال فصاحت و متانت بنظر می آید، و باید پیش از و در زبان دری سوابق متین ادبی موجود باشد، تا در عصر حنظله شعر دری باین درجه جزالت و استحکام رسیده باشد.

محمود و راق هروی:

از شعرای ذولسانین دری و عربی قرن سوم هجری و از طبقه قدیم شعرای معلوم اوایل دوره اسلامی محمود بن حسن هر ویست که پیشه و راقی (صحافی و کتب فروشی) داشت، و در زهد و آداب و حکم اشعار فراوان دارد، و ابو بکر بن ابی الدنیا و ابو العباس بن مسروق و غیره محدثان از و روایت کنند، و در خلافت معتصم (۲۱۸/۲۲۷ هـ) مرده و گویند که وی کنیز کی داشت و معتصم آنرا به هفت هزار دینار میخرد، ولی و راق نفروختش. چون وی بمرد، او را خلیفه از ورثه و راق به هفت صد دینار خرید.^۳

امام نهایج سراج گوید: که کنیز ک محمود و راق را تبه نام داشت، و محمد بن طاهر پادشاه خراسان (۲۴۸/۲۵۹ هـ) بخردن آن میل کرد، ولی چون عشق کنیز ک را با محمود بدید، او را با چهارده بدره سیم بدو بخشید.^۴

تاریخ وفات محمود را هدایت ۲۲۱ هـ ۸۳۵ م،^۵ و ابن شاکر کتبی^۶ حدود

۲۳۰ هـ ۸۴۱ م

-
- ۱- سنی ملوک الارض ۱۵۰
 - ۲- تاریخ بخارا ۹۰
 - ۳- الانساب سمعانی ۵۸۰
 - ۴- طبقات ناصری ۱/۲۳۴ طبع حبیبی
 - ۵- مجمع الفصحاء ۳/ ۱۱۸۴
 - ۶- فوات الوفیات ۲/ ۲۸۵

وزر کلی در حدود ۸۳۹۵۲۲۵ م^۱ نوشته اند، و بهر صورت در حدود ۸۱۵۵۲۰۰ م زندگانی داشت، و اشعار عربی او را المبرد در الکامل، و ابن شاکر در فوات الوفيات و خواجه عبدالله انصاری هر وی آورده اند، که اکثر آن حکم و مواعظ است مانند این شعر:

تعصی الاله وانت تظهر حبه
 لو كان حيك صادقاً لاطعته
 هذا محال في القياس بديع
 ان المحب لمن يحب مطيع^۲

« این کار عجیبی است که با وجود اظهار حب پروردگار، از او امرش عصیان کنی! اگر در دوستی صادق می بودی، پس حتماً اطاعت او را می نمودی. زیرا محب همواره مطیع محبوبست » در گردش روزگار گوید:

الدهر لا يبقی علی حالة
 فان تلقاك بمكروهه
 لكنه يقبل او يدبر
 فاصبر، فان الدهر لا يصبر^۳

« روزگار بر یک حالت نمی ماند، گاهی روی دارد و گاهی پشت. پس اگر از تلخی بینی، صبر کن! زیرا روزگار خودش ثبات ندارد. »

از اشعار درسی محمود هر وی این دوبیت بوسیله هدایت بمارسیده:

نگارینا بنقد جانب ندهم
 گرانى در بها، ارزانت ندهم
 گرفتستم بجان دامن وصلت
 نهم جان از کف و دامانت ندهم^۴

مخفی نماند که هدایت کتاب تاریخی نیکو را به این محمود و راق هر وی نسبت داده،^۵ ولی در اینجا بین او و محمود و راق مورخ و مولف عصر سلطان مسعود غزنوی که معاصر بیهقی بود،^۶ خلط روی داده. در حالیکه بین این دو و راق همنام زیاده از دو قرن فاصله بوده است.

۱- الاعلام ۴۲/۸

۲- طبقات الصوفیه انصاری ۳۰

۳- فوات ۲/۲۸۶ و مصباح الهدایه ۴۰۹ که این ابیات را به رابعه نسبت داده است.

۴- مجمع الفصحا ۱۱۸۴/۳

۵- همین کتاب

۶- تاریخ بیهقی ۲۶۱/۱

علوم نقلی و عقلی

مقصد مادرین مبحث روشن ساختن وضع افغانستان است در علوم عقلی و نقلی اسلامی، که بادین اسلام در دنیای عرب رواج یافته و در سر تا سر عالم اسلام بزبان عربی منتشر شده است.

اعراب با آمدن اسلام در حیات عقلی و فکری بمرحله جدیدی قدم نهادند، و مطابق دستاویزی که برای سیر عقلی بشری موجود است، از دوره سرعت تصدیق و قبرل اوهام و خرافات، که دوره ابتدایی سیر عقلیست به دوره شک و بحث که مرحله دومست رسیده بودند. و چون اسلام آمد بمرتبه سوم سیر عقلی یعنی دوره عقیدت و ایمان رسیدند، و پس ازین دوره عقل در عصر عباسیان آغاز شد،^۱ که ما در صفحات آینده از آن بحث خواهیم کرد.

در افغانستان مقارن ظهور اسلام، دوره خرافات و اوهام به منتهای خود رسیده بود، اوضاعی را که هیون تسنگک و دیگر زائران در معابد بودایی و دیگر کیش های محلی این سرزمین دیدند، و در یادداشت های خود آنرا نگاشتند، از حکایات عقاید دینی مسموخ مملوست.

درینجا برای نمونه وضع عقائد دینی وادی ننگرها را با ستناد اقوال زائران چینی مورد غور قرار میدهیم:

شی فاهیان در حدود ۴۰۰ م بعد از زیارت معبد جمجمه بودا در دهه به پای تخت نگاراهارا (ننگرها) در حدود جلال آباد کنونی رسید. وی در جنوب

۱- احمد امین در ضمنی الاسلام ۴/۲ این مراتب سیر عقلی را از تاریخ ارتقای علمی تألیف دراپر DRAPER برداشته است.

غرب کوه مغاره سنگی را دید، که به عقیده مردم آنوقت بودا درینجا سایه خود را گذاشته بود، و از فاصله ده قدم درین مغاره عیناً شکل حقیقی بودا با علایم و مشخصات و رنگ طلایی دیده می شد، ولی اگر نزدیکتر میرفتند، شکل مذکور خیره و ناپدید می شد. و کذلک فاهیان در شمال شرق در مدخل وادی (غالباً لغمان) و هار (معبد) عصای بودا را دیده، که از چوب صندل بود، و سر آن شکل نر گاوی داشت بطول تقریباً ۱۶ فوت که آنرا در غلاف چوبی جای داده بودند، و هزار نفر هم نمی توانست که آنرا حرکت دهند!!! بعد از شی، فاهیان زایر دیگر چینی سونگ بن در ۵۱۸ م به همین سرزمین ننگرهار رسید، او هم معبد جمجمه بودار ادر هدهه زیارت کرده و به معبد کیکالام KI-KA-LAM (غالباً مهتر لام لغمان) آمد، که در آن يك عباى بودا KASHAYA در سیزده پارچه و عصای بودا بطول تقریباً ۱۶ فوت وجود داشت، که این عبادر وقت پیمایش گاهی دراز می شد و گاهی کوتاه (!!!) و عصا که در غلاف چوبی مورق از طلا جای داشت وزن آن نامعلوم بود. زیرا گاهی اینقدر گران بود که صد نفر هم آنرا برداشته نمی توانستند، و وقتی آنقدر سبک بود که یک نفر هم آنرا برداشته می توانست، و مغاره سایه بودار مغاره گوپاله GOPALA می گفتند، که هرگاه بقدر ۱۵ فوت داخل مغاره کوه شده و بسمت غربی آن بمقابل دروازه نگرسته می شد، شکل بودا با علایم مشخصه خود ظاهر می شد، و اگر نزدیکتر میرفتند، خیره و از نظر ناپدید میگردید، و اگر بادست جایی را که شکل مذکور ظاهر شده بود لمس میکردند، جز دیواری نبود، و اگر از آن به قهقرا بر میگشتند باز شکل بودا ظهور میکرد، و از همه اولتر علامت مخصوص بین ابروان که در بین مردم خیلی نادر است جلب نظر می نمود.

این مغاره سایه بودا و معبد گوپاله تا عصر هیون تسنگ و حدود (۵۹) هم موجود بود. ولی درینوقت مدخل آن تنگ و خود مغاره تاریک بود، و بقول هیون تسنگ در اعصار قدیم، سایه بودا درینجا دیده می شد، که خیلی درخشان و دارای خصایص قیافت او بود. ولی بعدها مردم آنرا مثل سابق ندیدند، و اکنون فقط يك شییه خیره او

دیده می شود .

هیون تسنگک علت پیدایش این مغاره را هم چنین شرح میدهد که در زمان حیات بوداشبانی بود که شیر و قیماق پادشاه را فراهم می آورد، وقتی از تهیه آن ناکام ماند و مورد توبیخ شاهی گردید. بنابراین به ستوپه اطمینان آبنده آمده گل تقدیم و دعا کرد، که ازدهایی شود تا از شاه انتقام کشد. بعد از این شبان خود را از سنگلاخ کوه پایین انداخت و هلاک شد و بشکل ازدهای دمانی درآمد، و این مغاره را اشغال کرد. اولی بودا تاها گاتا بقوه روحانی خود از هندو سطلی بدینجا آمد و ازدها را از قصد تباهی آورش بازداشت، و ازو برای حفظ و دفاع دستور حقیقی پیمان گرفت. ازدها از و خواست که درین مغاره برای هدایت مریدان خود قیام کند. ولی تاها گاتا گفت: که او سایه خود را در آنجا خواهد گذاشت، و اگر اراده بدی در دلت خطور کند، باین سایه بنگر! تا آن اراده زایل گردد (!!)^۲

اینست آنچه سه نفر چینی در باره این معبد خرافت آلو دسایه بودا و کیفیت پیدایش آن بطور خرق عادت و دور از قوانین فطرت نوشته اند، و از تمام روایات زایران چینی بودایی برمی آید، که در آن عصر سرعت تصدیق و اوهام بر اذهان و عقل جامعه مسلط بوده، و راهبان بودایی و دیگر کیش هادر معابد فراوان این سرزمین به فراهم آوردن خیرات و نذورات و اموال و نقود تقدیمی زایران می پرداختند. ولی پیش از نشر دین اسلام، دوره شک و پژوهرش و تحری هم آغاز شده بود، و مخصوصاً حمله هونان سپید آریایی نژاد از تخارستان بعد از ۵۰۰ م بودائیان تارک دنیا را تکانی داده بود، و ما میدانیم که شاهان هفتلی مذکور، دیانت بودایی نداشته، و معابد پیروان این کیش را در کابل و گندهارا از بین برده بودند، و چون در سنه ۷۵۱ هـ و ۱۳۴ م و کنگک چینی از

۱- در سمت شمال غربی جلال آباد برکنار شرقی دریای کابل نزدیک بند درونته مغارهای

فراوان بر تپه های کوهی موجود است و احتمال می رود که مغاره سایه بودا هم درینجا بود .

۲- در سنسکریت تاها بمعنی پدر و مقدس + گاتا یعنی شخصی است که جمعاً شخص

مقدس باشد (قاموس هندوستانی)

۳- سی- یو- کی ۱۴۷

ختن به گندهار رسید، در آنجا ملاحظه کرد، که تمام اعضای دربار و ملکه و وزیران او مشغول مرمت عبادتگاههایی هستند که هفتالیت ها (هیاطله) ویران کرده بودند.^۱ این شکست کیش بودایی و تخریبی که مهراکو و دیگر شاهان هفتلی در گندهارا و کشمیر و هند کردند، مردم بودایی افغانستان را تکان داد و می بینیم که کیش فرسوده و وضع وخیم اجتماعی و روحی خود را بنظر شک و نارضایی می دیدند، و مادر فصل اول کتاب جاییکه از رتیلان زابلی صحبت میگردیم، و باز در قسمت تشکیلات دولتی همین فصل چهارم به حوالت بلاذری، تمایل شدید رتیل را به اعراب فاتحی که پیام اسلام را با شدت و صلابت و صفات پسندیده خود آورده بودند نشان دادیم.

نشر و تعمیم دین اسلام در افغانستان، افکار را از مجرای قدیم خود تغییر داده بود، و یکی از شعرای تازی زبان خراسانی اسحاق سغدی خرمی (بهمین ماده از روی فهرست کتاب رجوع شود) که با افتخار بنژاد عجمی شهرت داشت، باز هم از دوره پژوهش بدوره ایمان و یقین قدم گذاشته، و در شعریکه به مفاخر اجداد عجمی خود و سواران مرو و بلخ که دارای حسب و نسب بودند می بالذ چنین گوید:

ملکنار قاب الناس فی الشرك کلهم	لنا تابع طوع القیاد جنب
فلما اتى الاسلام وانشرحت له	صدور به نحو الانام تنیب
تبعنا رسول الله حتی کأنما	سما علینا بالرجال تصوب ^۲

«مادر ایام شرک هم اختیار رقبه مردم را داشتیم و بمامطیع بودند، چون اسلام آمد

و صدور مردم را انشراح داد، پس ما رسول خدا را پیروی نمودیم.»

دوره عقیدت و ایمان با آمدن مسلمانان در افغانستان از نیمه اول قرن نخستین هجری آغاز شد، و دین اسلام با سرعت تام انتشار یافت، و بر تمام مسایل اجتماعی—از جمله بر علم—اثر کرد، و دین تا آخر عصر اموی شالوده سایر حرکات علمی بود. غزوات و سیرت نبوی و فتوح اسلامی اساس تاریخ شد، قرآن و حدیث فقه اسلامی را تشکیل

۱- تمدن ایرانی ۰۳ مقاله رنه گروه

۲- ضعی الاسلام ۱/۶۵

داد. ودانشمندان اسلامی از راه دین به ترتیب تفسیر و حدیث و فقه پرداختند. ایشان با ایمان کامل و بدون مجال شک و تردید به تفسیر غوامض نصوص و فراهم آوردن احادیث و استنباط احکام از قرآن و حدیث و تطبیق آن همت گماشتند.^۱

نویسندگان اسلامی علمی را که به قرآن کریم اتصال دارد، علوم نقلی یا شرعی و علوم میکه آنرا اعراب از دیگران گرفته اند، علوم عقلی یا حکمی نامیده اند.

علوم نقلی عبارت بود از:

علم قرآت - تفسیر - حدیث - فقه - نحو - لغت - ادب - سیر و مغازی .

اما علوم عقلی عبارتند از:

فلسفه - هندسه - نجوم - موسیقی - طب - سحر - کیمیا - تاریخ - جغرافیا .^۲

سهم خراسانیان در علوم نقلی

با وجود انحطاطیکه در اکثر امور اجتماعی و فرهنگی در زمان مقارن ظهور اسلام بمردم این سرزمین روی داده بود، و مادر سطور سابق روشن ساخته ایم، باز هم برخی از آثار فرهنگ قدیم باقی بود، و خراسانیان با زندگی علمی عصر خود آشنا بوده اند. مثلاً در اوقاتی که کابلشاهان آخرین مراتب سقوط و انحطاط خود را می پیمودند، باز هم در دربار این شاهان، اثری از حرکت علمی و حیات فکری مشاهده می شد و قراریکه الیبرونی گوید: یکی از عامای دربار کابلشاه انندپاله بن جیه پاله، که اوگره بوت نامداشت و مودب شاه بود، کتابی را در علوم نجوم بنا م شکست پرت تالیف کرده بود.^۳

ابن طیفور در تاریخ بغداد روایت میکند: که عتابی شاعر معروف دوره عباسی (مداح برامکه و متوفی ۲۰۸ هـ / ۸۲۳ م) گفت: که برای نقل گرفتن کتب عجم در خزانه کتب مرو بودم، و این خزانه از عصر یزدگرد تا کنون قایمست، و در کتب عجم معانی

۱- ضحی ۸/۲

۲- حسن ابراهیم - حسن در تاریخ الاسلام السیاسی ۱/ ۳۸۵

۳- کتاب الهند ۱۰۵

موجود است، لغت از ماومعانی ازیشانست^۱.

عتابی سه بار به بلاد عجم سفر کرد، و کتب خزانه مرو و نساپور را بخواند، و دارای مولفات فراوان اغویست، که در عصر مامون بدر بار عبدالله بن طاهر پوشنگی پناه برده بود^۲.

اینکه در حدود ۲۰۰هـ ۸۱۵م هم کتب خانهای قدیم در مرو و نساپور موجود و محفوظ بود. دلالت دارد بر اینکه این مردم را بعلم و دانش میلی و نشاطی بود. باری خراسانیان و مردم افغانستان در تشکیل علوم نقلی اسلامی سهم بارز و مهمی دارند. ایشان یا از موالی تربیه شده در خاندانهای تازی و کشورهای عربی بودند، و یا هم کسانی بوده اند، که در شهرها و روستاهای این سرزمین سکونت داشته و از علوم نقلی اسلامی بهره های کافی گرفته بودند.

علم قرآت:

چون قرآن عظیم اساس تمام زندگانی مسلمانان بود، بنابراین به حفظ و تدوین و خواندن آن توجهی کردند، و پس از آنکه مصحف عثمانی به ترتیبیکه امروز موجود است، با مر حضرت عثمان خلیفه سوم، از روی نسخ معتمد جمع آمد، آنرا مطابق لهجه عربی قریش نوشتند^۳، و مصاحف دیگر را به امر حضرت عثمان بسوختند^۴. چون نسخه مرتبه مصحف عثمانی بشهرها و بلاد اسلامی فرستاده شد، در مدت کمی مردم آن بلاد در قرائت آن به قاریانیکه مورد اعتماد ایشان بودند اکتفا کردند، و این قرائت ها شهرت یافت، تا در نتیجه هفت گونه (یاده گونه) قرائت بوجود آمد و امامان آن در مدینه:

۱/ نافع بن ابی رویم عبدالرحمن (متوفی ۱۶۹هـ ۷۸۵م در مدینه)

۲/ یزید بن قعقاع مخزومی (از تابعین و مفتی مجتهد متوفی در مدینه ۱۳۲هـ)

۱- ضحی ۱/ ۱۸۰ بحواله تاریخ بغداد طیفور ۷/ ۱۵۷

۲- بروکلان در تاریخ ادب عرب ۲/ ۳۶

۳- تاریخ الاسلام السیاسی ۳۸۸۱/

۴- ابن اثیر ۳/ ۴۶

و در مکه :

۳ / عبدالله ابن کثیر مکی (قاضی مکه و متولد و متوفی در ان ۴۵/ ۱۲۰هـ)

و در بصره :

۴ / ابو عمرو زبان بن علاء عمار تمیمی بصری (تولد مکه ۵۷۰هـ، متوفی در کوفه ۱۵۴هـ)

۵ / یعقوب بن اسحاق حضرمی (تولد و وفاتش در بصره ۱۱۷/ ۲۰۵هـ)

و در شام :

۶ / عبدالله بن عامر شامی و قاضی دمشق (تولد در بقاء ۸هـ و وفات در دمشق ۱۱۸هـ)

و در کوفه :

۷ / عاصم بن بهدله ابی النجود کوفی (متوفی در کوفه ۱۲۷هـ)

۸ / حمزه بن حبیب زیات تمیمی (تولد ۸۰هـ و وفات در حلوان ۱۵۶هـ)

۹ / علی بن حمزه کسائی عجمی (تولد در یکی از قرای کوفه و وفات در ری ۱۸۹هـ)

۱۰ / خلف بن هشام بزازی اسدی (تولد ۱۵۰هـ و وفات در بغداد ۲۲۹هـ)^۱

ائمه قراآت مصاحف این ده نفر بودند، که اعظام رجال ادب و علم و تقوا محسوب می شدند، و علماء و قاریان خراسان نیز از ایشان در قرائت قرآن بهره برده و در نشر قرائت صحیح سهم گرفته اند مانند :

ابن راهویه مروزی

اسحاق بن ابراهیم بن مخلد حنظلی مشهور به ابن راهویه از مردم مرو و بزرگان حفاظ و محدثان اسلام بود، در سنه ۱۶۱ یا ۱۶۶ هـ بدینا آمد، و برای تحصیل احادیث در عراق و حجاز و شام و یمن سفرها کرد، و امام احمد بن حنبل و امام بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و دیگران از او حدیث گرفتند، و در زهد و صدق و حفظ و فقه و حدیث شهرت داشت، و بقول دارمی در بین اهل شرق و غرب بصدق ممتاز بود، و دارای تصانیف است که در نساپور سکونت کرد، و در سنه ۲۳۸ هـ ۸۵۲ م همدرینجا بمرد^۲، او در قرائت از کسایی پیروی و روایت نماید^۳، و در احادیث مسندی دارد، که بقول

۱- تاریخ تمدن اسلامی ۶۱/۳ و الاعلام زر کلی .

۲- الاعلام ۱/ ۲۸۴

۳- الفهرست ۴۵

بروکلیمان جلد چهارم خطی آن در قاهره موجود است.^۱

ابن سلام هروی :

ابوعبید قاسم بن سلام هروی خراسانی که از بزرگترین علمای حدیث و ادب و فقه و قرائت است، وی در هرات در سنه ۷۷۰هـ/۱۵۴م بدنیا آمد، و در آنجا درس خواند و بیغداد شد، که در طرسوس ۱۸ سال قاضی بود، و در سنه ۸۲۱هـ بمکه رفت. و در سال ۸۳۷هـ/۲۲۳م در آنجا بمرد.^۲ او هم از ناشران قرائت کسائست، ولی در چند حرف با او موافق نیست.

ابن سلام هروی از رجال دربار عبدالله بن طاهر پوشنگی بود؛ که در مقابل تالیف هر کتاب از زده هزار درهم جایزه میگرفت، او نخستین کسی است که در علم غریب حدیث کتاب نوشت، و در کتب خانه از هر مصر قدیمترین نسخه خطی آن که در سنه ۹۲۳هـ/۳۱۱م نوشته شده موجود است و دیگر نسخه های خطی هم در کتب خانهای لیدن و کوپریلی استانبول و رامپور و سند دارد.

از آثار دیگرش که این ندیم در الفهرست عدد آنرا ۷۱ جلد میداند، این کتابها

مانده :

۲/ کتاب الاجناس من کلام العرب که خود ابو عبید از کتاب سابق استخراج کرده و نسخهای خطی آن در لندبرگ و قاهره و رامپور هند موجود است.

۳/ غریب الصنف : در دو جلد در چهل سال تالیف شده، و هزار باب دارد، و نخستین معجم بزرگ عربی مرتب بر موضوعاتست که نسخ خطی آن در ایاصوفیا و قاهره و اسکوریال و کتب خانه فاتح و داماد زاده استانبول موجود است.

۴/ کتاب الامثال : که بر روایت ابن خالویه (متوفی ۳۷۰هـ/۹۸۰م) در کوپریلی نمبر ۱۲۱۹ و در پاریس ۳۹۶۹ و در موصل ۲۰۶ و در موزه برتانیاه ۹۹۵ و رامپور هند موجود است، و نسخه دیگر آن بر روایت شاگردش علی بن عبدالعزیز در مانچستر ۷۷۳

۱- تاریخ ادب العرب ۱۵۷/۳

۲- ابن قتیبه و فاتش رادر ۲۲۴هـ در مسکه می نویسد (المعارف ۵۴۹ طبع قاهره ۱۹۶۰م)

واسکوریال ۱۷۵۷ بخط مولف، و نیز در قاهره موجود است که مختصر آن در سنه ۱۳۰۲ هـ با کتاب تحفه البهیمه در استانبول طبع، و نیز بر تو آنرا از گوتنگن در ۱۸۳۶ م نشر کرده و البکری شرحی بر کتاب الامثال بنام فصل المقال دارد مخطوط اسکوریال ۵۲۶ و مکتبه فاتح استانبول ۴۰۱۴

۵ / فضائل القرآن و آدابہ : مخطوط برلین ۵۴۱ و تو بنگن ۹۵، که در مجله اسلامیکا (۲۳/۶) از طرف ایزن و پرتسل نشر شد .

۶ / کتاب الايضاح : مخطوط مکتبه فاس قرویین ۱۱۸۳

۷ / خلق الانسان و نوعه : مخطوط طبقبو ۲۵۵۵

۸ / کتاب الاضداد و الضد فی اللغه : مخطوط عاشر افندی استانبول ۸۷۴

۹ / کتاب النعم و البهائم و الوحش و السباع ... طبع بویجس در مجله فاکولته شرقی بیروت ۱۹۰۸ م

۱۰ / کتاب فی الایمان و معانیه و سننه و استکماله و درجاته : در مکتبه ظاهریه

دمشق ۳۷/۱۱۶/۴

۱۱ / کتاب الخطب و المواعظ : در لپیژیکٹ ۱۵۸

۱۲ / کتاب فعل و افعال : در قاهر ۳۵/۲۸۱

۱۳ / کتاب الاموال : مشتمل بر احکام زکات و خراج بر اساس دلایل حدیث و مذاهب فقہی طبع محمد حامد در قاهره ۱۳۵۳ هـ از روی نسخه خطی مکتبه عمومی دمشق .

۱۴ / رساله فیما اشتبه فی اللفظ و اختلف فی المعنی : رامپور هند ۵۱۰

۱۵ / البلوی در کتاب الف باء ۲۷/۲ مضمینی از کتاب آداب الاسلام ابو عبید

نقل کرده .

۱۶ / در کتاب لسان العرب ۷/۲۶۳، از کتاب ماخالف فیہ العا مه ابو عبید

مطالبی رامی آورد .

۱۷ / در صبح الاعشی ۴/۹۲ مطالب فضائل الفرس او نقل شد .

۱۸ / در طبقات الشافعیه سبکی ۱/۲۷ از کتاب معانی الشعر او اقتباس شده .

۱۹ / در المزهر سیوطی ۲/ ۲۷۶، از کتاب مقاتل الفرسان او مطالبی برداشته شده.

۲۰ / دریک مجموعه منسوب به ابو عبید مطالی در باره ماورد فی القرآن من لغات القبائل، از کتاب مفقود او غریب القرآن برداشته اند، و بر هامش کتاب التیسیر عبدالعزیز الدیرینی متوفی ۶۹۴ هـ ۱۲۹۵ م در قاهره طبع شده ۱۳۱۰ هـ

از روی این آثار ابن سلام هروی دریافته می توانیم، که او تنها قاری قرآن راوی آن نبوده، بلکه در تمام علوم نقلی یعنی لغت عرب و حدیث و تفسیر و فقه استاد بوده و بنا برین عبدالله بن طاهر پوشدگی پادشاه هموطنش همواره او را دوست داشته و از برجسته ترین دانشمندان عصر خود می شمرد. و زر کلی علاوه بر آثار مذکور، این کتابها را هم از نسخه های خطی آثار او شمرده است:

۲۱ / الطهور در حدیث. ۲۲ / ادب القاضی. ۲۳ / المذکر والمؤنث.

۲۴ / المقصور والممدود در قرائت. ۲۵ / الاحداث. ۲۶ - النسب.

تفسیر

علم تفسیر از مهم ترین علوم نقلی اسلام است، که در دو قرن اول هجری جزو علم حدیث بود. بدین معنی که احادیث نبوی مشتمل بر تمام معارف دینی بوده و مثلاً دریک راوی حدیثی را روایت میکرد، که در آن حکم فقهی بود. و در حدیث دیگر شرح یکی از غزوات نبوی، و در دیگری تفسیر کدام آیه قرآنی، و یا شرحی از کدام حالت اجتماعی داده می شد، بنا برین فقه و تفسیر و اخلاق و سیر همه اجزای علم حدیث بشمار میرفت. و مامی بینیم که در صحاح سته و دیگر کتب معتبر احادیث، ابواب خاصی در تفسیر آیات قرآنی موجود، و بر احادیثی احتواء میکنند، که در تفسیر برخی از آیات قرآنی در موارد خاصی از طرف حضرت پیامبر (صلعم) القاء و ایراد شده است.^۳

۱ - بروکلان ۲/ ۱۵۵

۲ - اعلام ۶/ ۱۰

۳ - ضحی ۲/ ۱۳۷

چون مسلمانان بدعوت خود آغاز کردند، در فهم معانی قرآن اشکالی نداشتند، زیرا وحی بزبان خودشان نازل می شد، و اگر هم گاهی از درک معانی و یا اشارات و مجملات آن در می ماندند، از حضور نبوی در آن باره سوال و حل مشکل خود را می نمودند، و این اطلاعات از صحابه بتابعین نقل شد، و سینه به سینه انتقال یافت .

هنگامیکه دین اسلام وسعت یافت، و احکام قرآنی، اساس تمام مسائل زندگی مردم بین مصر و هند گشت، و این ملل نو مسلم با زبان عربی نیز نو آشنائی یافته بودند، و در آیات قرآنی هم ناسخ و منسوخ و مفصل و مجمل وجود داشت، و شأن نزول آنهم توضیح میخواست، بنابراین وجوه، ضرورت شدیدی به علم تفسیر احساس شد .

از تفاسیر قدیم، تفسیر منسوب به عبدالله ابن عباس (متوفی ۶۸ هـ ۶۸۷ م) است که آنرا برخی از مفسران از مرایات او در تفسیر آیات قرآنی فراهم آورده اند. و بقول ابن ندیم: مجاهد آنرا از ابن عباس روایت کرده و بعد از آن چند تن دیگر از مجاهد روایت نموده اند.^۱ و مفسران دیگر پس از ابن عباس، عبدالملک بن عبدالعزیز مشهور به ابن جریج (۸۰/۱۵۰ هـ) و اسماعیل بن عبدالرحمن سدی (متوفی ۱۲۷) و مقاتل بن سلیمان (متوفی ۱۵۰ هـ) و غیره اند، و پس از ایشان تفسیر کبیر جامع البیان فی تفسیر القرآن از آثار امام محمد بن جریر طبری (متوفی ۳۱۰ هـ) است، که در اواسط قرن چهارم هجری در بخارا از طرف علمای خراسان بزبان دری هم ترجمه شد .

(طبع حبیب یغمایی در ۷ جلد در تهران بعد از ۱۳۳۹ ش)

پس علم تفسیر که در نزد ملل مسلمان عبارت از دانستن معانی آیات قرآن مطابق قواعد لغوی و صرفی و نحوی و بلاغت و شأن نزول و تعیین مکی و مدنی و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و خاص و عام و مطلق و مقید و مجمل و مفسر و مدلول و احکام و موارد تأویل و قصص و وعید و امر و نهی آن بود^۲، حسب ضرورت مورد توجه

۱ - الفهرست ۵۰

۲ - اورا نخستین مصنف در اسلام و صاحب آثار و تفسیر شمرده اند (قوت القلوب^۱ بوطالب مکی ۳۷/۲)

۳ - الاتقان سیوطی و کشف الظنون و کشف اصطلاحات از تها نوی .